بازدید شد
۱۳۸۲

ن ۶۳۹۷

۵۲۸۷

کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب جنگ گنج سخن (مجموعه)
مؤلف
موضوع
شمارهٔ قفسه ۵۰۰۸ فهرست
شماره ثبت کتاب
۶۵۰۷۹

خطی - فهرست شده
۵۰۰۸

بازدید شد
۱۳۸۲

۵۲۸۷

ف ۵۳۹۷

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب جنگ گنج سخن (مجموعه)

مؤلف

موضوع

شمارهٔ قفسه ۵۰۰۸ فهرست

شماره ثبت کتاب
۶۵۰۷۹

خطی فهرست شده
۵۰۰۸



داخل کتابخانه ... شد

دیباچهٔ چنگیست که گنج سخنست

[illegible]

قال الامام الاكرم ... زلت عن ... فظننت انهم ... لهم ...
بالغفلة ... امثل ... ان الدنيا ... اشياء ... فلا تطمع ...
... فلا تطمع ... كثرة ... مع الناس فلا تطمع ... العبادة ...
... فلا تطمع ... وكانت الغنية الكبرى ... فلا تطمع ...

[illegible]

واذا شيبت والشيب ابع اذا جاءك الملك الموت لقبض روحك فاذهب ... واذا ماتت
... اذا جاءك ملك خازن النار ... في النار ... في النار واذا ماتت ...
... ذكر الموت ... ذكر ... وتمنعكم عن العبادة الورع
... فمن كان ... واحق دخل الجنة ۵

[illegible]

[illegible]

شیخ در ان کس کر رسید خدای عز و جل [illegible] و لذلک اوحینا الیک روحا من امرنا ما کنت
تدری ما الکتاب و لا الایمان و لکن جعلناه نورا نهدی به من نشاء من عبادنا و [illegible]
هیچ عمل در عالم [illegible] اخلاص [illegible] خدای عز و جل [illegible]
[illegible]

[illegible]

در باب [illegible] که [illegible]
[illegible]

وقرود و فی وصفهم ومن یعول نفسه بجهل
صدر ضیقا و حاکانما یصعد فی السماء کرها افلس
ریبت از خدای و محدث از آن و ...
عز و جل مرا از آن از اول سوختگان و
منفصلان و ... و الهی ... رحمت که عالم
متعارف حین صیقا ... ولیه یهدی من یشاء
الی صراط مستقیم والله اعلم

[illegible]

علم کو از دانش ... باید ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین ...

[illegible]

وهرگاه که بنا بر فرض مذکور محال لازم آید بعد از وقوع پس او را ممتنع بالغیر باید بود و نیز گویند اگر ضد باری تعالی قادر بر ایجاد
بمعلوم ... او ... تعالی ... لکن لازم محال است پس ملزوم نیز ... و اگر تعدد ... لکن ... و اولیت ... تحصیل
فرض کنیم محال بود که یا وجود ... او ... ایجاب ... قادر ... تعالی بود و ... ...

[illegible]

بملاحظه غیر اقتضای ... پس ... محال بود پس هر چه ... ممکن ...
ممکن لذاته بملاحظه غیر بود طرف ... حصول و لاحصول یکسان ... اگر ... طرف او ... باید که دیگر
طرف واقع شود و ... محال ... آید ... محال بود ... طرف واقع شود ... پس لنگه ممکن فرض

فرض کنیم ممکن بود که هر چه ذات او بملاحظه غیر مقتضی وقوع یکی از دو طرف نباید ممکن نبود پس
معلوم شد که نسبت ذات ممکن بملاحظه غیر به دو طرف یکسان است و هر چه چنین بود وقوع هر یکی را از دو طرف
سببی باید که غیر ذات او بود ... وقوع یک طرف بکسبب بیش نسبت او به دو طرف مساوی بیش و وقوع ...

[illegible]

بی سببی واقع شده ... معلوم که ممکن تا واجب نشود حاصل نشود و تا ممتنع نشود لاحصول
حاصل نشود و باید دانست که این وجوب که حصول ممکن بر وی موقوف است غیر آن وجوب است که بعد
از حصول لاحق شود چه هر چه حاصل بود در حال حصول آن لاحصول ممتنع بود و هر چه لاحصول ممتنع بود

[illegible]

حصول ش موجب میشود پس چیزی حاصل باشد در حال حصول او حصول ش واجب بود ولکن این وجوب
ممکن را بعد از حصول لاحق و حاصل شده است و وجوب اول آنست پیش از حصول باشد و وجوب اول علت
حصول است و این وجوب معلول حصول **فصل سیم** در ذکر اسباب و علل و اثبات آن به جمع و جبر اشیا بر هر چه

[illegible]

کامی که وجودی بود و سببی همچنین سبب تا کافی بود در وجود دادن سبب تام شود اگر کافی بود سبب تام بود
و اگر کافی نبود جزو سبب باشد و با سبب دیگر یا با او منضم شود تا کافی شود پس این مجموع سبب تام بود
و سبب موجود چنانکه گفتیم هر سبب موجودی نتواند بود چه اگر با شیئی چیزی در وجود نیاید اگر سبب معدوم

[illegible]

[illegible]

یا واجب بود که فعل از وی صادر شود یا ممکن بود اگر بهر سه کی صدور فعل از وی واجب بود صدور و لا صدور
فعل از وی صحیح بود پس لزم او بهر دو طرف یکسان بود و قسم سیم بران وجه که در ممکن گفته آمد و حکم جنس بود
یا صدور لا رجحان حاصل نشود و صدور واقع نشود و للا رجحان در حالت وی للّٰه ایدو با حصول

[illegible]

فصل [illegible]

و سبب تام بی وقفه از وی واجب و با عدم لم بود و غیر تام بود و فعل از وی ممتنع
در بیان استناد اتفاقی باسباب کثیر طبق اجمال از ارادح لقیم روشن که هیچ امری حادث نتواند
بی وجود شیء ممکن موجود نتواند بود و با سبب موجب که انحصار ایجاد او کنند و در عالم کیانی حسن که حادث

[illegible]

میشود که اگر سببی بموجب شکسته شوند و باتفاق مینویسند و عوام گمان برند که اگر سببی
شناسد بعضی جا فرو برد تا بر آید تا گاه منجنیق بر سنگ تا کاه . از بیم او در آید بر سر ریگ و سنگ بود
باکه کسی قصد او کند بجای بعضی برید از حریفی شود و در ساعت عزیمت اسپند کرد دیدن او و موقع بعض و

سنگی که از اینجا حیل کسی بتحریک توقف دارد و بعد از اجتماع چند کس نزدیک آن سنگ و تطابق ایشان
ایشان بتحریک آن بهره و قت حاضری باید کسی حرکت آن سنگ بنا بر رضا شود و الا کوشیدن از آن سبب از آن جهت
که سببی بموجب [illegible] ظاهر می شود که از آن هر یکی با جدی معین و وضع معین باشد

[illegible]

کو هر چی از آن سبب موجب و تام
وکاه بالفعل و بالذات ملتزم از آن
اسباب خلو از معرفت تفصیل
آن … باشند پس هر جا که از …
… الوجود … در حاصل شود از جهة
کثرت موانع یا از جهت …
اسباب جمهور از تفصیل الموانع
یا لکثرة اسباب و قوف بر تفصیل
اتفاقیات شمرند و اگر بر تفصیل آن
یا موانع وقوف یابند هر چند
وقوعش نادر بود از قبیل
نشمرند مثلا اجتماع سیارات
در درجه معین مخصوص از فلک
چنانکه گفته اند … حکم
تصور کنی در این مواضع نادر حکم

[illegible]

بر … ضرورت … باید
اسباب صانع تعالی نباید …
اگر ممکن … موجب وجود او
موجود تواند … صانع …
نبود و در صورت … گفته اند
با وجود فاعل احتیاج … دیگر
ضرورت نیست تا … اسباب
احتیاج صانع تعالی نباید …
صدور … از فاعل با وجود
مرجح … وجود او
ممتنع … مختار صانع
… فروع محض است
و حکم … وجوب و امتناع
منافی … خطا …
بعد از این روشن شود …

[illegible]

این مقاله در موضوع اتفاق …
برابر اراده … کنند مانند
آنکه گویند اگر … کور …
متساوی … یا …
نبود … روا باشد …
از … جهت عدم مرجح و
خلاف … معلوم است
پس … متساوی … اختیار
کنند … موضع …
باشند … امکان وجود
چنین … متساوی … بلکه
ادراک و … تا …
در قرب و بعد و آسانی
استعمال و دشواری و عادت
و خلاف عادت در کیفیت استعمال

[illegible]

[illegible]

کر بتقدیر وجود شی با و لاحق شود منع اختیار و عمل نیز در حوالت که اثر وضع سبب او لا لذا آید منافی
اختیار است فصل هفتم در ذکر قوی و افعال آن و فرق میان آنچه با اختیار او بود و آنچه نبود
قوتها که در حیوان مبادی فعلها بود که از و صادر شود بعضی مدرک آنچه باشند و مشارک جماعت عنصر است مانند

[illegible]

حس مشترک که ادراک صور جزئی کند و مصوره که حافظ آن صور است و وهم که ادراک معانی جزوی
کند و ذاکره که حافظ اوست و متخیله که واسطه میان ایشان است و در همه حافظه تصرف کند بتحلیل و در
صور عقلیه بتعقل و نزوعیه شوقیه قوت قوتی باعث بر ملایم شهوت یا بدفع غیر ملایم غضب و انجم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در وان هر دو بت کرد از قوتها که در مبادی اعصاب و عضلات مرکوز باشد و سبب آن ادراک تحریک اعصاب
و تجسم کنجه محجها بن شوند و آن قوت نطق ... مشتمل است بر عقل نظری ... معقولات
تصرف کند ... از عقل ... استعداد ... بر عقل ... استفاد ... و

[illegible]

کیفیتی تعرف در و حاصل شود السبب آن صدور و لا صدور و حرکات ارادی و نفسانی و جسمانی چنانکه ... و چند اگر
از و حکم بشن و اگر در ... اعتدال مزاج و سلامت عضای او خلل ... کیفیت حاصل ... کر صدور و لا صدور
حرکات از و مناسب آن ... انحال اقتضا کند و ... طاهر است و عرض ... اکر ... در ... موضع آن

[illegible]

[illegible]

من الفساد المحتاج العدول عن الراجح الى المرجوح فاذا فعل ذلك على ما قلت [illegible] فالعمل بالراجح واجب [illegible]

[illegible] والضعف فالعمل [illegible] وترك الضعيف [illegible] العدول [illegible] ذلك [illegible] المكلف [illegible]

[illegible] تحصيل العلم بما كلف [illegible] العمل بما كلف به ولا يجوز له العدول [illegible]

العمل بالاحتياط [illegible] العلم [illegible] الذمة فلا يجوز له [illegible]

[illegible]

[illegible]

و قوتهای نیست تا از آن پس قوتهای اربع و ... او را قدرت و اراده حاصل شود که با وجود مرجح
افعال ارادی از و وجوب و با عدم مرجح یا یک از دو ممتنع و قدرت و اراده او از اسباب افعال ارادی او
همچنانکه ضمیمه سبب به ضمیمه او بلکه همچنانکه اسباب او قدرت و اراده او مستند ...

[illegible]

ولکن از آنجهت که باعث بر طلب و جهد و سعی کردن شود در آن و دانسته آمد که وجود او و قوای و افعال ارادی او ...
در سلسله معلولات واجب الوجود تعالی ذکره مرتب و منتظم است بسبب قوتهای او و افعال او ... تقدیر الهی ...
بر آنجمله که قضا و قدر او مقتضی آنست پس اگر کسی ... صدور افعال ارادی انسان از قدرت و اراده او ...

[illegible]

تاثیر نیست ... و کلا لهم اعتقاد موافق حق نیست و مخالف حق است و با وجود آن مطابق ...
چون صدور ... از خلو ... داشت که ... خلاف ...
گوییم همچنانکه افعال ... از خلو ... داشت ... افعال خود در ... انست ...

[illegible]

[illegible]

بعد ... فعل ... سهل بود و اورا در فعل ... [illegible]

تعارض ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

... تمت الرسالة الموسومة برفع شبهة الجبر ... [illegible]

من ... [illegible]

من الحجج ... [illegible]

[illegible]

سنه ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فجاء رابع فضربها في اربعة فجاء ... وثمانية وستين درهما فجاء خامس فضربها في خمسة اقسام
كل قسمة كانت احد الف وثمانية دراهم فجاء سادس فضربها في ستة اقسام كل قسمة كانت
ثمانية مائة واربعين دراهم فجاء سابع فضربها في سبعة اقسام كل قسمة سبعة مائة وعشرين

درهما وهي القاعدة المستخرجة من علم ... كانت ... فخرج ... اقل عدد يخرج
الكسر الاول وهو النصف مخرجه اثنان فاضربه في مخرج الثلث وهو ثلثة فصار ستة
فاضربه في مخرج الربع وهو اربعة فصار اربعة وعشرين فاضربه في مخرج الخمس وهو خمسة فصار

عشرين ومائة فاضربه في مخرج السدس وهو ستة فصار سبعة مائة وعشرين درهما فاضربه
في مخرج السبع وهو سبعة فصار خمسة الف واربعين ... وهو المطلوب
فاعمل فيه ...

[illegible]

اوجب للتقليد على المكلف
العزم باعتقاده فلا بد له من نصب
دليلا يفيد العلم قريب التناول
اذ لا يتيسر للكل ان يكلف العالم
الشيء مع عدم الدليل الموصل الى
العلم به ولو كان الدليل نقليا لزم
الدور او التسلسل لانا نقطع بان
المكلف اذا سلك هذا المسلك
فلا بد ان يكون سالكا سبيل الهداية
مصيبا للحق ولا يكتفي في شيء من ذلك
بالظن ولا بالتقليد ... ومن
نظر في شيء من ذلك كان مخطيا معاقبا
غير معذور ...
... سلك سبيل التقليد حيث
اعتقد ... سبيل العلم
...
...
ولا ... المحقق والمعتبر
حصول ...
جاريا على قوانين البرهان فثبت

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

حمد و شکر خدای علی الاطلاق

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عقل عقلست و جان جان او

[illegible]

عقل و جان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

یا فرد جو الطفش یار
سگ اصحاب کهف را عار

لیک عنایت بکن ز عالم غیب
عالم عیب را العالم غیب

[illegible]

[illegible]

قسم تو با نصیب و بی انداز
مرغ باغ دلم او دید بینوا باز

[illegible]

تو همه درد دل کرا گویم

عفو ... عفو ... را

... [illegible]

[illegible]

[illegible]

چو روشن چو اختر گردون
برادر چو موسی و هارون

فی منقبت الحسن بن علی علیهما السلام

صد هزار آفرین بار خدای
بر چنین ایزد و رهنمای

قرة العین انبیا او بود
سید القوم اصفیا او بود

منهج صدق در دلایل او
مظهر حسن در شمایل او

فی منقبت الحسین بن علی علیه السلام

پسر مرتضی امام حسین
که چو او نیست در دو کون امین

اصل و فرعش همه عطا و وفا
خلق و خویش همه سلوک و رضا

در این ابجد مصطفی بعجز
صدف... ستاره صبح

همه ارام کز لعه مریم
در آدم ادریس عالم

تن کس زیرک آدم شد
جان کرچه... آدم

[illegible]

عمر داری بخشم و شهوت و روز
چه بود گه چه بود و دد چه ستور
این شعیم از دو دیو ای
شهوت خیر و خشم مردار
تا تو از خشم و لذه پستی
بجدا گر تو آدمی هستی
خشم و شهوت ز رنج های ورز
تا گر آدمی سوی یک بار
خشم و شهوت بهر جای و دا
سبب نفع نیک و دفع مراست
هست بس سخوار عیر و لیک
عقل دستور و دل از و سلطان
خشم بحسب است و آنکه عامل
از نکاطم از گر جاهل
عامل از شیخ شرط نکند ابو
فرد او در انجمن بسیار و
تحفه از بن خطا الدیو
دین تو کل بود و روز خرد

جسمت از نور جان بود چاپر
گل شود زر ز تابش خورشید
جان تن هست و جان تن هر چه
زنده آب از هوا ولیک از هو
غذی جان تن نجات و زار
غذی جان امیر دانش و دلو
جان پاکان غذای پاک خوره
ماهی که او خاک خوره
روح حس بخورد دل ایمانست
غذی جان زبان یا مایه
عیسی و بهر تو از پسته چو زاغ
جاودانی نه گنجد کاغ
در رو خارست نفس جاهلی
رو که مهدار خار دل و دین
در رو ناکه خسیس دلو بود
ده و خار نفیس و زو لو بود
با تنا از الهی گرسنه مار
دل بر تو از نعش تن دار

كافرم گر بود جز عشق اسلام را
گو بزن مصطفی و گمره را

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

هم شود حکمت قدم شد ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

... در رضای خدای خواهی کوش مراد نفس او خود بود وش

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم [illegible] که متضمن عجایب اسرار الهی و دقایق معارف نامتناهی

و اوست اصول اصول آیین در کشف اسرار و حصول یقین و رتبت حضور ارباب خصوص و عموم

[illegible] و [illegible] طالبان تحقیق [illegible] الله [illegible] الحقایق

برکت [illegible] و [illegible] المستفیدین [illegible] لمعات انوار والله الموفق والمعین

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از دوری خیال تو آشفته ایم ما

با او نبوده ایم اگر گفته ایم ما

[illegible]

از لعل یار بوسه مکرر گرفته ام

[illegible]

چو غنچه مادر کفن باست

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در پیچ جان باد و ما لذت کار کنم   چو گل کل لب شرم زروی تو گیسم

محرم رو نگار در پی چشم
کرد از جان چو ... سرم
در عشق تو چشم دو در ...
... نقش
... پا تو ... زم
گر ... تو ... شرم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

٢١

[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

چو زهره وقت صبوح از نوای ساز و چنگ [illegible] بجای جست [illegible] [illegible] [illegible] بصافی صبح خوش [illegible]

[illegible] وفای یار [illegible] هوای [illegible] [illegible]

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

گلشن انس شد ز رنگ آمیز گستاخ　　ز دیوارش فتاد عکسی بر وان　　در و ما حال ... خوب ...

کرتا چو باز رونق آید اشاح　　چمان از شیشه عکس آب گلگون　　بهشت آلدش در اوراق پاره کهنه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

جان در کوی عزت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فصل [illegible]

[illegible]

[illegible]

زلالی سحرم [illegible] خوش گشت | چون کار درویشم و چون [illegible]
ای [illegible] کل مرا [illegible] | [illegible]

بر خیز و مخور غم جهان [illegible] | در [illegible] جهان [illegible]
بر خیز و جهان [illegible] | [illegible]

گر باده خوری تو با خردمندان خور | بسیار مخور فاش مکن [illegible]
تا با صنمی لاله رخ خندان خور | اندک خور و گه گاه خور و پنهان خور

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

من ذره و او مهر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ای تیر شب گنج بجویی تا کی
غمهای جهان کز خود بیرون نیابی
ای جسته گنج را گاه بجوی نیز کم
مقصود دل ... تا ...

[illegible]

نشمرد سخن ... سهو ...
... حکم ... عزیز ...
قصه ... داد
... افشار

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بی‌جذبت ... بودم	شمع ... اگر کم زنو	سحر و شام در غم ...	همرهم ... آورد او
کز ... تو ... بشرم	... حرف ... تو ...	میروم ... سر ...	کو ... بشنوا ...

[illegible]

[illegible]

... چشم ... تا مهر و وفا چشم ... دل تو

علیم الغیب

[illegible]

[illegible]

[illegible]

معلا ... ۶

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بصر دیده احوال گوهر سپهر — در آیینه و آب صافی ضمیر
نهد دیده را عینک ماه و مهر — بصیقل و کاوش پسندد نظیر

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

محمد باقر

[illegible]

بهم متاب دو گر سنبل ترش زرا
بیکبار بقتلم چه میل بسلمان زا
نسیم گل خبر از یار رسید ... [illegible]
مرو بسایه که بر آیینه جان [illegible]

[illegible]

نه دلبر مکی بو شکلم نجه دیر
شوئی روان ماسیم چقدر حولی

[illegible]

باسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

کرده عهد سلیمان ... قربان ... کس ... بزرگان

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

کو مرد که دل بلعب دنیا نسپرد	کس نیست که از دست ... [illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
گر کام کسی داد به ناکام گرفت	چنین مهر که ... [illegible] نمود و ببرد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ذی الحجه [illegible] ١٠٦٩ ه

[illegible]

[illegible]

انتخاب اشعار ملک الشعرا حکیم خاقانی

[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

پیش از ... عدم او ... ست [illegible]	... [illegible] ... ست	... [illegible] ... ست
[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

خورشید الست بر تو کوکبست هر دم بنخست اگر چه ار ما و منست	حق نخرو حق همه را ولایت با آنکه جو کفر را جز او والایت
گر را به منطق الطیر سخن آر باز آنکه کرد این سخن است	جو انجا بیت او که با اوست کسی هر چند که جا اوست غیبت

[illegible]

هر چند از جسم و جان جدا نیست جون مهر بتابد که سلطانیست	[illegible]
در جسم کسی که جای عشق است [illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

هو

[illegible]

[illegible]

دردو عالم ... [illegible]

[illegible]

چون ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]		[illegible]

[illegible]

[illegible]

محراب عشق [illegible]

[illegible]

همم [illegible] مصحف [illegible]	بولدوران [illegible]	[illegible] عشق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

خلق در عهد لطف جان کند [illegible]

از آنکه وفا [illegible]

[illegible]

تا صبح بود سینه فروز از که مهر   تا شب بود نور فشان تیغ دو دم را
بادا فتح و ظفر همه جا یار توفیق   آیینه اقبال تو بود شاه کرم را

[illegible]

[illegible]

شعلهٔ طبع از بهار صبح سنجی تیز باد
از نسیم فیض صبح آید بسودای من

[illegible]

[illegible]

نهال قامتش نو سبز زندگانی
چو نخل گلشن معنی که باید جاودانی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] را
[illegible] را
[illegible] را
[illegible] را

[illegible] را
[illegible] را
[illegible] را

[illegible] را
[illegible] را

[illegible]

[illegible]

[illegible] را
[illegible] را
[illegible] را

[illegible] را
[illegible] را
[illegible] را

[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

چنان زار از دوری [illegible]

چنان جسم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسمل شده زطپیدن [illegible]

در دام اضطراب [illegible]

از موج غم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

جوهر ذات [illegible]
[illegible]
لذت فیض چشمهٔ خورشید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
جوهر [illegible]
[illegible]
[illegible]
روشن [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] | [illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] | [illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چهر نقش ... در ایران	[illegible]	[illegible]
فغفور ... برابر	[illegible]	[illegible]
افکند ... خاقان	[illegible]	[illegible]
افلاک ... قیصر	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

شاهیم فرخ محیط یعنی
کز ابر بحر در کنیم آذر
[illegible]
در موج [illegible]
دریاکش [illegible]
چون [illegible]

گر دوم نیزه از اسپان قیصر
شاه دوم ذو الفقار حیدر
[illegible]
بر زیر فلک مه و نجوم زهر
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
اندر بر زر لب [illegible]
[illegible] عقل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۳۱

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	ایکی [illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] چون [illegible] کند جلوه [illegible] قمر [illegible] چو [illegible]

[illegible]

[illegible] فغان [illegible] صحبت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

درو دون صفین توزدی شهر ایچره مرد
بجز کوی ... ییغدی [illegible]

کوتاردی چریک ... قاتیغ
باکلان چلو ... کیم اوزلار

توقتیم باولیا چاپلو کبودی جهر کیم
بجز سدادی چرخ ... داور

انقدر ... کیم ...
الارکا ... بیلا

هر بیری کیم ... ییز ... کل
ایچره ... سکندر ... نادری

تمامی فلک ... لطف ...
فیض ... سنی ...

صبح ... جهر ... کاکون تفق
صندل ... جهرت ... کیری

قیر ... اوزره ... دل
بو طلوع ... مشتری

کیم ... نظم ... ...
لدفلک ... سنی ... تاری

عالم ... ال ...
جهر ... اولاد ادم ...

رود ... اوج ...
اعتبار ... دو ... جوهری

شکر ... بیرا ... جهر کند
صبح ... جاوید ... جانی

هیچ ... پیدا ... فلک
بیکه ... کون ... انجام داوری

وزیر ... قیل ... زینار
جهر ... مخ ... اود ... شی

کوهر ... خوبیدا ... تیغی
جوهر ... روح ... قادری

الار جو ... فرد ... کیت
سکندر ... کاری ساغری

پسند ... قوم ... کیم
دور ... عجب قیصری

درو ... بر جت ... جهت
سکندر ... قوم ... کوزنی

جزر ... کیم ... دید
کیم ... فلک سنجری

تو ... شهادت ... روح ...
... سکندر ... کامی ... نری

جرخ ... زیب ...
... خلیمی

شعل ... جهر ... کند
... کبد ... کابی ... سی

کوهر ... تیز ... فلک
جام رفت ... کل ... ی

در صعوبت ... بو سیاهی ... معلوم
... جوان ... ادم ... اوفی

هر قدم [illegible] فرق [illegible]
در سواد [illegible] جادوی

[illegible] حالت
[illegible] دارو در [illegible]

[illegible] صبح [illegible]
زنگ [illegible] سکندری

جوهر [illegible]
[illegible] سکندری

[illegible] حوز [illegible]
[illegible] اژدری

[illegible]
[illegible]

[illegible] جیب و [illegible]
[illegible] کری

[illegible]
[illegible]

[illegible] روحانی [illegible]
کره [illegible] قوی

[illegible]
[illegible]

شوق [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible] عجب

[illegible]
[illegible] غریب

[illegible] عجب
[illegible] غریب

[illegible] جادو
[illegible] حال

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible] جمال
[illegible]

[illegible]

بود دلم طفل و دبستان عشق

[illegible] عشق

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در صفا چون [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

در صدد [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

جمع سیه کاران شده اند / بلبل بستان [illegible] شده اند

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] فتنه / خنده گل [illegible] غنچه ماند

خرم و خورشید [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

هر که [illegible] عشق / [illegible] عشق

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

فارغ [illegible] آب و گل / [illegible] جان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... بوده‌ام [illegible]

[illegible] ... بوده‌ام [illegible]

[illegible] ... بوده‌ام [illegible]

چو موج ز بحر [illegible]

[illegible] قلعه [illegible]

[illegible]

٣٠٣٩

نمره ..... ثبت ..... سنه ۱۳

[illegible]

اوصاف الاشراف خواجه نصیر الملة والدین علیه الرحمة

بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

[illegible]

[illegible]

آن حرکت را سلوک خوانند و کسی را که این حرکت میسر گردد سالک خوانند حق الله حال او شود اول بر تهیه حرکت
و آنچه لازم آن حال است پیش از حرکت میسر شود و بعد از آن در حال در حرکات هم از ازالهٔ عوایق و قطع موانع کرد
اوراد حرکت و سلوک باید دوم سیوم حرکت که بی واسطه آن را به مبدا به مقصد پیوندد و آن سیر و سلوک
و احوال سالک در آن حال چهارم حالها که در اثنای سیر و سلوک از مبدا حرکت تا حصول به مقصد برو گذرد

[illegible]

شود پس حصول هر حال تواند با نتیجه آن که پیش از حالی بود و بعد هم از انحال در وجهی که توجه بجانب بعد از آن مطلوب
باشد مقتضا و بر آن موجب که آیه حسنات الابرار سیئات المقربین ولی معنی در فصول این مختصر روشن گردد و چون این مقدمات
روشن شد شروع در ابواب و فصول این مختصر کرده آید بتوفیق الله و عونه **باب اول** در مبدا حرکت و آنچه لازم آن حال
باشد تا حرکت میسر شود و آن شش چیز است و ما در شش فصل یاد کنیم این تفصیل **فصل اول** در ایمان **فصل دوم** در ثبات

فصل سوم در نیت **فصل چهارم** در صدق **فصل پنجم** در انابت **فصل ششم** در اخلاص **فصل اول** در ایمان
قال الله تعالی الذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک لهم الامن و هم مهتدون ایمان در لغت تصدیق باشد
یعنی باور داشتن و در عرف اهل شرع تصدیقی خاص باشد و آن تصدیق بود بانچه علم قطعی حاصل بود که کتاب و پیغمبر
آورده اند و معرفت محصور منفک نباشد از معرفت کردگار قادر عالم حی مرید سمیع بصیر متکلم که پیغمبر را فرستاد

[illegible]

ایمان باذکر عمل صالح مقرون است در همه مواضع الذین آمنوا و عملوا الصالحات و بباید دانست که ایمان را
مراتب است از همه کمتر ایمان زبانی است یا ایها الذین آمنوا آمنوا اعتبار دارد است و قال الله تعالی الاعراب آمنا
قل لم تؤمنوا و لکن قولوا اسلمنا و لما یدخل الایمان فی قلوبکم اشارت بدان است و بالا تر از این ایمان تقلیدی است
و آن تصدیقی جازم باشد با آنچه تصدیق باید کرد لا روشن باشد و چنین تصدیقی جازم حاصل شود و در آیه قرآن تصریح

[illegible]

مستلزم عمل صالح است انما المومنون الذین آمنوا بالله و رسوله ثم لم یرتابوا و لهذا ایمان غیب است
الذین یومنون بالغیب و لهذا مقارن اعمال صالح است و ربط مقتضی ثبوت تصدیق ایمانا کاذب و ارجاف و لا یجتمع
یتقون بغضب الله و ازلک کامل ایمان آنها که در حق ایشان فرموده است انما المومنون الذین اذا ذکر الله
وجلت قلوبهم و اذا تلیت علیهم آیاته زادتهم ایمانا و علی ربهم یتوکلون تا آنجا که اولئک هم المومنون حقا

[illegible]

فصل دویم در ایمان

[illegible]

و الحیوة الدنیا و فی الآخرة ثبات حالی است که با ایمان مقارن شود و چنانچه نفس که طالب کمال است مر و
آن بمیرد و چون هر کس که در معتقد خویش مترزلزل است طالب کمال نتواند بود و ایمان و ثبات ایمان عبارت از حصول
عزم است با آنکه کاهل و کمالیست و تا فرق عزم نیست طلب کمال صورت نبندد و عزم طلب کمال و ثبات عزم تا حاصل نشود
سلوک ممکن نیست و صاحب عزم به ثبات کالذی استهوته الشیاطین فی الارض حیران است بل متحیر آنچه عزم نیست چون آنکه

[illegible]

جمله متغیر شود و حرکت و سیر و سلوک لازم واقع نشود و اگر حرکت کند اضطراری است اعواقب حاصل بکر از آفات
و ثمره نیست و علت شبات عقیدت باطن حقیقت معتقد خویش و صبر لذت اصابت و ملکه شدن آن حالت
باطن را و وجه آن زوال نپذیرد و برای سبب صدور اعمال صالحه از صاحب آن ثبات دایم ضروری است و آنجا که باطل
فصل سیوم در نیت قال الله تعالی قل ان صلوتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین لا شریک له

[illegible]

فهجرته الی الله و رسوله و من کانت هجرته الی الدنیا یصیبها او امراة یتزوجها فهجرته الی ما هاجر الیه و عمل خیر
که مقارن نیت نبوده باطل بود و هر آینه مقتضی حصول ثمرت محب نیست قال الله تعالی لا خیر فی کثیر من
نجویهم الا من امر بصدقة او معروف او اصلاح بین الناس و من یفعل ذلک ابتغاء مرضات الله فسوف
نوتیه اجرا عظیما فصل چهارم در صدق قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین

[illegible]

صدق در لغت بمعنی راست گفتن و راست کردن وعده است و در تصوف مراد از صدق راستی است در قسم گفتن و هم در
در کردار هم و هم در نیت و عزم و هم در وفا کردن بآن وعده است و در عمل کردن و هم در تمامی حالتها که او را
پیش آید و صدیق کسی بود که در همه اینها او را راستی ملکه شده و الا خلاف آن بر او در میان لفظ متواتر یا قریب بعین
و زبان و عمل او گواه گردد کسی که حقیقت خواطر او به راستی بود و راست آید رجال صدقوا ما عاهدوا

اقبال کردن نفس او و کس بر چیزی بود که با باطن که همیشه متوجه بجانب او تعالی باشد و در افکار
و دیگر بقول و جوارح [illegible]
و ما تیذکر [illegible]
صلوات فرایض و نوافل و وقوف بمواقف و کار خیر و بذل صدقات و حقوق پاس خلق نهد و ایر رسانیدن

نفع بر ایشان و بار ... موجب ضرر ایشان و در زمین نگاه داشتن در معاملات و انصاف از خود و ایثار خود بر آن
و بر جمله التزام احکام شرع تقربا الی الله تعالی و طلبا لمرضاته کردن قال عز من قائل وازلفت الجنة للمتقین غیر بعید
هذا ما توعدون لکل اواب حفیظ من خشی الرحمن بالغیب وجاء بقلب منیب ادخلوها بسلام ذلک یوم الخلود لهم فیها
ما یشاؤون ولدینا مزید فصل ششم در خلوص قال الله تعالی وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین

و با همه شرکی خفی ... الشرک فی امتی اخفی من دبیب النملة السوداء علی الصخرة الصماء فی لیلة الظلماء
و طالب کمال را اگر ... سلوک ... فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا ولا یشرک بعبادة
ربه احدا ... [illegible] ... من اخلص لله اربعین صباحا ظهرت
ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه باب سیم در ازالت عوایق و قطع موانع از سیر سلوک و ... اشتمال است

در شش فصل فصل اول در توبه فصل دوم در زهد فصل سیم در فقر فصل چهارم در ریاضت فصل پنجم در محاسبت
و مراقبت فصل ششم در تقوی فصل اول در توبه قال الله تعالی و توبوا الی الله جمیعا ایها المؤمنون لعلکم
تفلحون معنی توبه رجوع است از گناه و اول بباید دانست که گناه چه چیز است [illegible]
[illegible] سه قسم است اول افعالی که بایستی کرد و نکرده و دوم افعالی که نشاید کرد و کرده باشد و سیم [illegible]

[illegible]

که مقصد ایشان نسبت گناه [illegible] توبه باید پس توبه سه نوع است توبه عام از گناه و توبه خاص
معصومان [illegible] و توبه خاص اهل سلوک [illegible] و توبه عصاة است از قسم اول است و توبه [illegible] و دیگر انبیا علیهم السلام
از قسم دوم و توبه پیغمبر صلی الله علیه و آله آنجا که گفت لیغان علی قلبی و انی لاستغفر الله فی الیوم سبعین مرة از قسم سیم
[illegible]

مستعد نبود و بعضی را نجات از عذاب بود و بعضی را حصول ثواب و بعضی رضای آفریدگار
تعالی و تقدس و قربت او و کدام فعل را نسبت به نقصان و آنهم باز ارکان [illegible] بود با استحقاق
عقاب با حرمان از ثواب با سخط آفریدگار و بعد از ذکر لعنت او و عبارت از آن است و شرط دوم وقوف
فایت حصول کمال و رضای او تعالی و [illegible] حصول النقصان و سخط او تعالی پس عاقل که [illegible]

[illegible]

[illegible] قیاس نفس [illegible] نقصان و سخط خدای تعالی [illegible] سیوم قیاس [illegible]
که مضرت قول و فعل او [illegible]
او با حق او در قول یا اعتقاد [illegible]
[illegible]

وتحمل خود اگر بر آن گناه متعین کسی باشد واگر غیر مقبول باشد بتحصیل رضای اولیای او هم شرط باشد و تحصیل
رضای او محال بود لیکن چون کرد شرایط توبه حاصل باشد امیدوار بود که در آخرت خدای تعالی برحمت و کرم خویش
جانب او مرضی گرداند و از خود بخشد او را [illegible] و فراق آن بتحمل عفو و [illegible] که وجه باشد لامحاله باید که و لا
جانب آنکه تضرع و زاری و رجوع با حضرت او تعالی و ریاضت بعد از حصول رضای [illegible] او از نفس خود

[illegible]

ندری یا کفارتی یا نوعی دیگر از موانع عود یا آنکه گناه [illegible] بر خود ثابت گرداند [illegible] و لکن [illegible]
یا در نیت او عود را مجال امکان باشد [illegible] حاصل نشود و باید که در [illegible] تقرب بخدای تعالی [illegible] کنند و از جهت
اتقال [illegible] او تا در جماعت داخل باشد که التائب من الذنب کمن لا ذنب له [illegible]
از معاصی و در حق این جماعت [illegible] است که یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحا عسی ربکم ان یکفر عنکم

سیئاتکم و نیز فرموده است انما التوبة علی الله للذین یعملون السوء بجهالة ثم یتوبون من قریب فاولئک یتوب
الله علیهم و لا توبه خاص که از ترک اولی بود [illegible] اکثر [illegible] معلوم شود و در این باب فرموده است
لقد تاب الله علی النبی و المهاجرین و الانصار الذین اتبعوه فی ساعة العسرة [illegible] و لا توبه خاص اخص [illegible] که
از التفات [illegible] بغیر مقصد و [illegible] از الیمین و الشمال منقطع [illegible] رتبه [illegible]

[illegible]

و رزق [illegible] زاهد [illegible] رغبت باشد و زاهد کسی بود که او را با آنچه تعلق بدنیا [illegible] و ماکل و مشارب
و ملابس و مساکن و منکوحات و [illegible] و مال و جاه [illegible] و تقرب ملوک و نفاذ امر و حصول [illegible] مطلوب
که بترک آن [illegible] رغبت نموده [illegible] از عجز یا از راه جهل [illegible] غرضی یا عوضی که راجح باشد [illegible]
کس موصوف باشد [illegible] و زاهد حقیقی کسی بود که [illegible] طمع نجات از عقوبت

دوزخ و ثواب بهشت هم نداند بلکه صرف از جملهٔ نتیجه رشتردیم بعد از فکر فواید و بسعادت چنانکه در نهایت اورا
ملکه شد و مشوب نیست بطمع یا امیدی یا غرضی از اغراض نه در دنیا و نه در آخرت و بلکه کردانید آن صفت
نفس پاک چون شد از طلب شهوات و ریاضت داد اورا تا منور شد و بارکه غرض را روی راست کرد و در حکایات آمده که
کرسی شیخ بیست سال سرکه و سفیدبچه و پالوده فروخت که ما ... کرده ام در ... فراز و سبب آن ریاضت

فصل سیم در فقر قال الله تعالی لیس علی الضعفاء ولا علی المرضی ولا علی الذین لا یجدون ما ینفقون حرج اذا نصحوا
لله و رسوله فقیر کسی را گویند که مالش نیست و اگر بیش کمتر از کفاف او بود و در موضع کسی را گویند که رغبت بمال
و متعلقات دنیاوی نداشته باشد و اگر مال در دست او آید بجهت غفلت او اهتمام نکند بر او نهادن یا بعجز یا از حیرت یا غفلت
یا بسبب طبیعی باشد حصول شهوات یا کسب جاه و ذکر خیر و اثبات سخاوت و یا از جهت خوف از عذاب آخرت یا طلب ثواب

ثواب آخرت بل از جهت قلب السالک کر الله فهان سلوک ساده حقیقی و اشتغال بر فت حاجی بر ... حق تعالی
حجاب او شود و به حقیقی آن فقیر است سعید بن ابی زید قال النبی صلی الله علیه و سلم الا اخبرکم بملوک اهل الجنة قالوا بلی
کل ضعیف مستضعف اغبر اشعث ذی طمرین لا یؤبه له لو اقسم علی الله لابره و حکمی کفقیه ... نیطلی ... که پرا ... نبود جسیم

بر اندک بار آرد این نعمتها بهیچ بندگی قیام نکرده است بتقصیر خویش و انفعال رساند و اگر معامله راجح بشمرد خود دلیل اثم و بیداری
پس هر گاه که طالب کمال این حساب با خود بکند بهر از وجود طاعت در وجود نیاید و خویشتن را با آنکه جز طاعت
نکند مقصر داند و لهذا [illegible] اند حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا و الا اگر حساب خود نکند و در معصیت [illegible]
بوقت [illegible] و هر گاه اشتغال جز [illegible] و کفی بنا حاسبین حساب او بکنند در عذاب ابد [illegible]

[illegible]

فصل ششم در تقوی قال الله تعالی ان اکرمکم عند الله اتقکم تقوی پرهیز بود از معاصی [illegible] چشم [illegible]
[illegible] چنانکه بیمار را اگر طالب صحت باشد پرهیز باید کرد تا علاج او [illegible] و درمان بیماری او منجح آید [illegible]
که طالب کمال باشد از پرهیز [illegible] کمال [illegible] از حصول کمال باشد [illegible] سیر و سلوک در راه طلب کمال پرهیز
باید کرد تا آنچه مقصد و وصول است با معاد [illegible] سلوک مفید [illegible] قال الله تعالی و من یتق الله یجعل له

[illegible]

و نفس اگر سعادت عمل بشر و طلب خیر او را ملکه شده باشد نفس مطمئنه و غرض [illegible] مواقع از
وصول بحق و لذت و اغلب ظاهر و باطن [illegible] تمام مطیع گردیدن نفس [illegible] عقل عملی را که باعث [illegible] کمال
سیوم ملکه [illegible] نفس [illegible] اثبات [illegible] بقبول فیض حق [illegible]

فصل [illegible]

[illegible]

محو جاه و رزق و من حیث لا یحتسب و حقیقت تقوی ترک از سه چیز است تا خوف دیگر نماند اول ترک اشتغال بمعاصی و تسلیم و طلب
قرب و شرح به ذکر تفسیر است در این مختصر جای خود و بیان کرده آید و در ترک [illegible] و احاد و نیز ذکر تقوی و سایر مقامات
پیش از آن لعل است که در این مختصر از آن کرده نو کرده و غایت همه غایات محبت حضرت الله تعالی بدو [illegible] و بعد
و بقه فان الله یحب المتقین باب سیم در سیر و سلوک و طلب کمال و احوال سالک و کیفیت سلوک [illegible] فصل اول

[illegible] استعداد بود و عدم موانع [illegible] فیض ازلی [illegible]

فصل اول در [illegible] فصل دوم در [illegible] فصل سیم در [illegible] فصل چهارم در [illegible]

کو وجود آن فیض در هر ذرات کشش مقتضی کمال [illegible] بود و لیکن هر جا علم مقارن استعداد بود قبول آن
فیض نیز در همه احوال وجهی [illegible] تقرر دارد پس گوییم طالب کمال را بعد از حصول استعداد و ازالت موانع
واجب است [illegible] موانع شواغل مجازی [illegible] بما سوی الله مشغول [illegible] و اقبال کلی بر [illegible]
بمقصد حقیقی باز دارند و شواغل خواهش ظاهر [illegible] و باطنه [illegible] قوی [illegible] مجازی [illegible]

شاغل باشد بدین صورتها که [illegible] و شنیدن صورتهای [illegible] و همچنین
در بوییدنها و طعمها و ملموسات [illegible] شاغل مقصود [illegible] تخیل صورتها و خیالها و ذکر خاطر [illegible]
محبت و بغضی [illegible] تعظیم [illegible] یا تحقیر [illegible] یا عدم نظام [illegible] امور [illegible]
مانند مال و جاه [illegible] قوی [illegible] شاغل [illegible] شهوت یا خیال [illegible] عشق [illegible]

[illegible]

[illegible] جمع با مصالح معاش و معاد [illegible] حصول [illegible] و بعد از زوال موانع ظاهر و [illegible]
[illegible] و خالی کردن باطن از اشتغال بما سوی الله باید که [illegible] همت و جوامع [illegible] اقبال کند بر [illegible] سوانح غیبی و [illegible]
و ارادت حقیقی که [illegible] فصل دوم در تفکر قال الله تعالی
اولم یتفکروا فی انفسهم ما خلق الله السموات والارض الا بالحق [illegible] تفکر و وجوب [illegible]

[illegible marginal notes]

همه وجوه نیست که تفکر در باطل انسان است اما مبادی مقاصد و نظر را همین معنی گفته‌اند در اصطلاح علما
و هیچکس از مرتبهٔ نقصان بمرتبهٔ کمال نتواند رسید بی سیری در خود و از این سبب گفته‌اند اول الواجبات تفکر و
نظر است و در تنزیل عظیم حث بر تفکر بسیار رفته است که بر تو لیس شرح و لکل الآیات لقوم یتفکرون و در
حدیث آمده است که تفکر ساعة خیر من عبادة سبعین سنة و باید دانست که مبادی سیر که از آنجا آغاز حرکت

[illegible] آفاق و انفس است و [illegible]
[illegible]

و حکمت در وجود هر یک بعد از استطلاعات نفس حاصل شود مانند علم هیئات افلاک و کواکب و حرکات
و اوضاع هر یک و مقادیر اجرام و ابعاد و تاثیرات آن در سفلیات عالم سفلی و ترتیب عناصر و افاعیل ایشان
بحسب صورت و کیفیات و حصول امزجه و ترکیب مرکبات معدنی و نباتی و حیوانی و معرفت قوی و نفوس سماوی
و انجم و مبادی هر یک و آنچه از ایشان در ایشان واقع شود از مناسبات و محاکات و خواص و [illegible]

[illegible marginal notes]

و آنچه با جمله تعلق و ابحار علوم عدد و مقادیر و لواحق آن و اما آیات انفس پس از معرفت بدن انسان
و نفس پس و آنچه متعلق بود و بعلم تشریح اعضا رسد از عظام و عضلات و اعصاب و عروق و منافع
هر یک و مرکبات چون اعضاء رئیسه و خادمه و آلات هر یک و جوارح و معرفت قوی و افعال هر یک

[illegible]

فصل [illegible] در [illegible]

[illegible]

[illegible marginal notes]

منعاصی بسبب فوات متدارک شده در عطلت از عبادت و یادکرد سیر در طاعتی بکمال تقدیم تصمیم عزیمت توبه شود و خوف
اگر از تکاپوی گناه و نقصان و فا رسیدن بر رجا اراشی موجب جدید نمودن در اکتساب خیرات و مباشرت در سلوک طاعتی باکمال
ذلک یخوف الله به عباده و کسی که در مقام خوف و رجا ثابت از اهل فناوت نمودن قوله تعالی فویل للقاسیة قلوبهم من ذکر الله

اولئک فی ضلال مبین
و هر که از خوف در مقام یأس رود [illegible] عن روح الله القوم
خوف [illegible] مقتضی هلاک باشد [illegible] از آنست که اولیاء الله
[illegible] و لا یخاف [illegible] خوف [illegible]
لا خوف علیهم ولا هم یحزنون [illegible]
[illegible]
[illegible] نقصان [illegible]

[illegible] او بانجیل [illegible]
[illegible] در طاعت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

فصل چهاردهم در رجا قال الله تعالی ان الذین آمنوا والذین هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله اولئک یرجون رحمة الله
هر گاه که مطلوب متوقع باشد که در زمان استقبال حاصل خواهد شد و طالب را ظن باشد بحصول اسباب آن مطلوب
و چون که از تصور حصول او منتجه حصول آن در باطن او حالتی شود رجا خوانند و اگر داند و متیقن باشد که اسباب
ساخته است و متوقع واجب الوقوع است در مستقبل آن را انتظار مطلوب خوانند و هر آنچه که فرق در کمی وجود

و حصول المطلوب [illegible]
[illegible] خوف و رجا [illegible]
و رجا فی [illegible] خوف و رجا [illegible]
حصول اسباب [illegible] معلوم و مظنون [illegible]
معلوم و مظنون [illegible] حصول [illegible]
[illegible] حصول [illegible]

مطلوب او بوجه [illegible] متوقع [illegible] لا اعتقاد عبد [illegible] و عدم رجا در مقام یأس و قنوط باشد انه لا ییأس
من روح الله الا القوم الکافرون و [illegible] یأس [illegible] لا تقنطوا من رحمة الله
سالک [illegible] معرفت [illegible] رجای او [illegible] که [illegible]
[illegible] رجا [illegible]

[illegible]

حوان از مطلوب وا فصل گذشته ولی فصل معلوم شود که ما و لکه سالک را در سلوک بشرط خوف و رجا ناظر
نباشد بدعون ربهم خوفا و طمعا چه از استماع آیات وعد و وعید و تفرس در دلایل قبض و بسط و کمال و توقع
وقوع هر یکی از دیگر یک وقصور آنکه انتهاء سلوک و وصول به مقصد یا لا وصول و حرمان رجا متعلق
خوف لازم آید و در جمیع یکی طرف در دیگر طرف محکم باشد لو وزن خوف المؤمن و رجاه لاعتدلا چه اگر رجا از حیز

[illegible]

عن الحیوة الدنیا و یسمع لک الحجة عاقلت و آنکه صبر زاد و عباد و اهل تقوی و الالباب حلم از حد توقع
ثواب آخرت که انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب و صبر عاشقان چه بعضی از ایشان التذاذ یابند
بمکروه از جهت تصور آنکه معبود و جانان و کریم دیشان از ایشان مکروه از دیگر بنسبت خاص که غافل نیست و تبارک ملحوظ
نظر او شده‌اند و بشارت الصابرین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله و انا الیه راجعون اولئک علیهم صلوات من ربهم

[illegible]

و رحمة در آثار آورده‌اند که جابر بن عبدالله که از کبار صحابه بود در آخر عمر بضعف پیری و عجز مبتلا شد محمد بن علی
بن الحسین المعروف بالباقر صلوات الله علیه بعیادت او رفت و او را از حال او سؤال کرد گفت در حالتی که پیری از جوانی و بیماری
از تندرستی و مرگ از زندگانی دوست‌تر میدارم حضرت فرمودند که من باری چنانم که اگر مرا پیر دارد او حبل شادی
پیری دوست‌تر و اگر جوانی دارد جوانی و اگر بیمار دارد بیماری و اگر تندرستی دارد تندرستی و اگر مرگ دهد مرگ و اگر

[illegible]

بلکه جمله نعمتها از حق تعالی است پس تعبیر حجاز مشغول الحجر باشد و قیام شکر بر جمله لازم شود
یکی معرفت نعمت منعم که آفاق و انفس مشتمل بر آنست و دیگر شادمانی بوصول آن نعمتها و سیم جهد نمودن
در تحصیل رضا منعم بعد از امکان و استطاعت و طلب محاب او تا در باطن و بیان آن را و تعظیم او بر زبان جمع
کرد و لا بد است در قول و جهد نمودن در قیام بانجه تعلیقی منعم باشد و قیام باید نمودن که ما کان قامت

باطاعت یا اعتراف بعجز قال الله تعالی لئن شکرتم لأزیدنکم و فی الخبر الایمان نصفان نصف صبر و نصف شکر

چون سالک به هیچ حال از ملاقات امری ملایم یا غیر ملایم خالی نباشد پس بر ملایم شکر باید کرد و بر غیر ملایم صبر

و بیجا که بار آنجا صبر جزع است باز آن شکر کفران و کفران عین از کفر لزمت و لئن کفرتم ان عذابی

لشدید و از اینجا معلوم شود که درجه شکر از درجه صابر عالی‌تر است و چنین شکر تمام نگذارد الا به [illegible]

و زبان و اعضا و دیگر [illegible] نعمت [illegible]

[illegible]

منتج شود و چون شکر مشتمل است بر قیام مکافات و مجازات منعم و اگر کسی در مقام شکر به جای آورد

خود را هیچ جا ننهد چگونه در مقابل کسی تواند آمد که همه او بخشیده پس نهایت شکر تا آنجا است که خود را

وجودی نداند و منعم را وجودی داند باب چهارم در ذکر آنچه در مقامات سلوک حادث شود تا انتهای کار وصول

بمقصود و این باب مشتمل است بر شش فصل فصل اول در ارادت فصل دوم در شوق فصل سوم در محبت

فصل چهارم در معرفت فصل پنجم در یقین فصل ششم در سکون فصل اول در ارادت

قال الله تعالی و اصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغداة و العشی یریدون وجهه پارسی ارادت خواستن است و این

مشروط بر حریت است او کشش برادر و شعور که مراد از حاصل شد و علت مراد پس اگر مراد از قبیل امور بیرونی شد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ارادت غیر مراد نباشد و کسی که در سلوک به جز رضای او را ارادت منتفی شود یا نگرد کسان که طالب جز تو او است

و مقصود که تو قیل لی ما ترید اقول ان لا ارید **فصل دوم در شوق** قال الله تعالی و لیعلم الذین اوتوا العلم

انه الحق من ربک فیؤمنوا به فتخبت له قلوبهم شوق فی لذت محبت به ذکر الله فرط ارادت به آن کسی که با هم معارفت

[illegible]

و انفعال و در مرکبات چنانکه در مقناطیس آهن را و در نباتات از آنچه در مرکبات شد تسبیح کند

در طریق نمو و غذا و تحصیل بذر و حفظ نوع متحرک باشد و در حیوان نفس زائد بر آنچه در نباتات باشد مانند

الفت و انس با مشاکل و رغبت به ازدواج و شفقت بر فرزند و بر ابنای نوع و لا محبت کسب اغلب

نوع انسان [illegible] از [illegible] اول لذت [illegible] جسمانی و غیر جسمانی و [illegible]

[illegible]

[illegible]

وبا استحسان هر اثری که از محبوب صادر شود اقتضاء رضا و با تصور قصور و عجز خود و کمال احاطت
و قدرت او اقتضاء تسلیم و رجاء محبت حقیقی حدی است تسلیم دلیل انگاه که حاکم مطلق محبوب را او نماید
و محکوم مطلق خود را و عشق حقیقی حدی با فنا دلیل که همه معشوق اینند و هیچ خود را از کل ما سوی
الله به تحقیق اهل این مرتبه حجاب بیش نیست عاید بیش نیست آن که از همه اعراض کند و توجه باو کند

[illegible]

مراتبی دیگر باشند بالا این مرتبه ارباب عارفان باشند و ایشان را اهل توحید خوانند و از تعین بعد از این خواهد آمد
و ایشان خاص خاص باشند که معرفت ایشان از آن باب معارف و ایشان را اهل حضور خوانند و اهل بساط با ایشان
خاص بیش و نهایت معرفت انجا بود که عارف ممتنع شود مانند کسی که تابش بی خبر و بی خبر شود فصل پنجم در تعریف

[illegible]

پیشوان چون نوح نبی باید از خواص اهل نقصان و آنکه مقدم بر سلوک بود که مقاصد مطلوب و کمال باشد
و او را عقل خوانند و دیگر بعد از سلوک که از خواص اهل کمال باشد بوقت وصول المطلوب و آن را لطف حق خوانند
و حالی میان این دو سلوک باشد حرکت و سیر و سلوک خوانند و چون الله ولی المحبة پیش از قبول الوصول ابتدا سلوک کرد

از لوازم معرفت که معتاد است وصول است و در این سبب گفته‌اند لو تحرک العارف سکن و لو سکن المحب هلک
و از این مبالغت هم گفته‌اند که لو نطق العارف هلک و لو سکت المحب هلک امیت احوال پاک تا الکمال
که واصل شود باب پنجم در ذکر حالها که اهل وصول را سانح گردد و آن مشتمل است بر شش فصل فصل اول
در توکل فصل دوم در رضا فصل سیوم در تسلیم فصل چهارم در توحید فصل پنجم در [illegible] فصل ششم در اتحاد

فصل اول
قال الله تعالی و علی الله فتوکلوا ان کنتم مؤمنین

او تو و چندانی حکمت در آفرینش او پیدا گو که اگر همه عمر خود صرف کنی نتوانی حساب آن و اسرار آن
و از اندرون و بیرون او کارهایی که در آن تو نسبت بودن و بر آن که از نقصان بکمال تو است رسیدن
به التماس او و مصلحت دید او ساخته‌اند که هیچ در مستقبل خواهد بود هم خواهد ساخت و از تقدیر
او تو طلب بیرون نخواهد بود و او را یقین حاصل شود که هیچ باید ساخت مقدار آن لطف ساخته اکنون او کند

چه من انقطع الی الله کفاه الله کل مؤنة ورزقه من حیث لا یحتسب ولو کان چنان بودی که حق ایشان کار
باز بود و گوید با خدای که داشتم من چنان بود که بعد از آن که او را الیوم تسلیم شد که هرچه خواهد
و بسیار چیز است که در عالم واقع میشود بحسب شروط و اسباب و قرائن و ارادت خدای تعالی بچیزی که تعلق گیرد و چون
چیزی دیگر لا محاله بحسب شرطی و سببی که مخصوص آن چیز بود تعلق گیرد خویشتن را در علم و قدرت و اراده او تعالی تسلیم

[illegible]

ولا قدر ولا تفویض ولکن امر بین الامرین محقق شود پس خود را در افعالی که منسوب با وست متصرف و اندر تصرف
که بر آلت تصرف فاعل آلات بیند با آلات تصرف فاعل آلات و حقیقت آن در ... باز که بکلی نسبت افعال با او
و بیک نسبت با آلت متحد شود و هم از فاعل نیز الا که آلت که توسط خود کون بیند و این غایت وقوف و وجود را
قوت عامله که مقام متوکلی رسید و هر کس که بدین مرتبه رسید یقین داند که مقدر هر موجود آنچه بهت او ...

کرده او خواهد یا شد در وقت خاص در ظرفی و آلتی و سبب خاص ایجاد میکند و تعجیل او در طلب و تاخیر او در رفع مقررند اسم
و خود را اسم از جمله اسباب و شروط وجود آن باشد که بر وی عالم الکل خلاص یابد آنکه در رتبت انجمن با او حامی
از غیر او تحاشی و حقیقت معنی الیس الله بکاف عبده تصور کند و تنها او را بس از جمله متوکلان بود و در نگرد را حاجت او
و امثال او من الکرم فاذا عزمت فتوکل علی الله ان الله یحب المتوکلین **فصل دوم در رضا** قال الله تعالی

[illegible]

و یکی را بر دیگری ترجیح ننهد و چه داند که صدور همه از باری تعالی است و محبت او بطلع در طباع ایشان
راسخ شود که بس اراده او و مراد او ترجیح مر بطلبند و بهر چه پیش آید رضا بشد که رنج کند ان کسانی
مرتبه گفته اند که هفتاد سال عمر یافت کردن در مدت عمر ... لیت کان شیء لم یکن ولا لشیء لم یکن لیته کان
کان و لم زرکه رسیدند از رضا در خود از یافت که گفت امر تبه رضا بود بهر سه است و مع ذلک اگر

[illegible]

اگر ذات حق پیدا سازند دوزخ و خلایق او لیر و آتش را بر فرق کنند و بهشت را سازند و مرا
نهاد در جهنم کنند ابدا و در دل من پیدا بکرد احتراق نهانست بخلاف حلول دیگر فرق و هر کس که
با وی رشاوی احوال مختلف گرد آید که گویند و طبیعت او ایج شود و مراد او در جهنم گردد و او ایج شود و از اینجا
گفته اند هر کس که او را آنچه آمد با مهر آنجا او را باید آمد و جهنم بحق کنند خدای الکفار

بنظر نور الله چه باری تعالی را که موجد همه موجودات است کار با من از نور نگار بیش فرمای و وجود و چون
به بیج امر او را نگار بیش بس از همه آتش تسبیح فانی متناسخ شود و به تسبیح حادث متبع گردد و فر و
عزم للامور **فصل سیم در تسلیم** قال الله تعالی فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی
انفسهم حرجا مما قضیت و یسلموا تسلیما تسلیم با سر دل باشد و در این مقام مراد از تسلیم آنست که هر چه از

جز باری تعالی و فیض اوست فیض او را وجود با انفراد نیست پس نظار اگر در جریح کنند و همه یک بینند و یک دانند
پس همه را یک گویند در سر خود و در مرتبه وحدت باشد که لا اله الا الله مرتبه رسید که وحده لا شریک له
و در این مرتبه ما سوی الله حجاب باشد و لولا نور الله کی شود در این حال گوید لذا وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض

فصل ششم در وحدت قال الله تعالی لمن الملک الیوم لله الواحد القهار وحدت یکی است

و فرق او از اتحاد اینست چه از اتحاد که بمعنی یکی شدن است بوی کثرت آید و در وحدت بوی کثرت نیست

و اینجا سکون و حرکت و فکر و ذکر و سیر و سلوک طلب و طالب و مطلوب و نقصان و کمال تمام منعدم شوند الا الله

هرچه در مطلق آید و هرچه در رسم آید و هرچه بعقل ما ممتنع شود والیه یرجع الامر کله ... در این مقام

پس السلام و هیچ سخن منقطع گشت والله اعلم

در تفسیر الکواشی قوله تعالی تعز من تشاء و تذل من تشاء در تفسیر آورده که سلطان محمود غزنوی را در وقت

عزیمت سومنات ... غزنوی کرد ... قطب ... رفت ... بعد از ... غال

و نهایت مجاهده جمیع با الله همه اوست ثم بالله همه اوست علما را در تحصیل و تجویز سخن بسیار است [illegible]

که محبت بنده حق تعالی با بنده ارادت توفیق و [illegible] اوست در دنیا و عطای حسن کرامت با حساب در آخرت و محبت بنده

با خداوند آن بود که طاعت او کند و اجتناب از معصیت او [illegible] طاعت محبت خدای با بنده [illegible]

نیکی کرده اند و محبت بنده با خدای [illegible]

[illegible]

غلط آن بود تا ارا الکتاب این محبت کرا فروختن نار الله الموقده [illegible] و جان [illegible]

[illegible] سلطان محبت [illegible]

[illegible] و ما قدروا الله حق قدره [illegible]

[illegible]

[illegible]

که از جنس و حرارت شود مسکر اگر روی زمین فصل بهار ... ما نقش جام جم فریب است ... و قرح رنگی
رنگ احمر خوش نیکی ... منقوش کرد الایق را داو ثبت ... و لعل اندر مثل آب روانست اموال ایمان
بواسطه آنکه مال او با مجد و ... نکرونه ور مجمع نکرد و ... که الحکم الله و قسمت الرحمن الرحیم ... سو رزق مقسوم است

[illegible]

صلاح وی بیفزاید ... نعم المال الصالح للرجل الصالح ... وچهر من شد مستغنی اقبالکم ... بیت الحکم
چهر امتحان آید گرش ... نقد جان بی کیسه کرد و عیان ... چهره گیر ای ابرت افشرد زری ... گر زرش آسود گفتی گوی زر
عام بر کار سازیهای او ... روح بخش و لطف نوازیهای او ... سفله گر سالها بر سوی گنج ... خلق را از وی نباشد غیر رنج

[illegible]

زایل میشود و اعلی سوزن بود پس دیگر
می باید و بلم چو اما بجای کردن سوزن
کرملید او کمان میشود بجمیع شیطان کر
در کیب لرا آسیا انجرف کرد تو با شیطان
در دید امیشود لرچهار احکوی شیطان
و زیر باطل و فسخ کرده الیس ادر کس حق
فرود می آید و کذلک جعلنا لکل نبی عدوا
شیاطین الانس والجن یوحی بعضهم الی بعض
زخرف القول غرورا زخرف القول انجهان
آراسته معقول است و التحلی باطل و معقول آن
الکنون کند که بر شمایش فراهم حیان شیطان
و بیسنا ما چاره آمیش جلوه دخوش ال بطن
خود لیس نجس کم و تبسم فرح شیطان می
بصورت و اخلت علمیه بحسبک و جلک
خواجه خویش کار ان سالکر و عزم او کار
ظهور و لیکن او کار انساله التحدی و استیلا و
کار کار در خورد و گشته در دیگر
کشید و نشان ظلمی میشود و سعادت او که سالک
کسب شود و ثبت انحراف اسم فرو ریف

فی قوله تعالی و قودها الناس والحجارة لا الکفر چیز زر و سیم اند پس سنگ زر و سیم ایند اندر سنگها پیدا
بود از سنگ نخست زاید کی سنگین را بخود افراید ول ازیر سنگ اکر کبیر بحرب بسبب سنگ بی
اولیاء آنکه کار اخلف بهلول رافت کی چگونه که هر روز چو روز تو منقور کنم تا دولت متعلق بس بیش
بهلول گفت هر زیر رنج آباء شدم از خود عیب نیز بود لعل اکنند آنکه از او در کار است حرام و قرانست

ومیزاو بحکال الود شیپس که جمیع ارکان حاکم انده مهر شیخ چون تعالی قوم یاجوج و ماجوج را انجاک الود او ابلیس
پیا فرید و بقول آنکه بسیار حقلانی میشمر عشتماد یمنست و در اشکال و حوال ایشان خلاف و قوع
فر حضه اید المومنین ع ، و این است که قامت بعضی از ایشان بعد از شبرست و بعضی بقامت درازی در حدیث

و از این اعتبار است که رحمت دیگران این شادی نکنند و در فوت شود این سرور نعمی و الله حضر تعالی علام معلوم نیست

که هر که این آرزو کار کند زیادت بوی روی آورد و هیبت مال از بیت و روی نهد مشتوش الدل است و در فوت شود و مشغول دل است

فصل آنچه در دنیاست از قرابات عجب بود آنکه خلق رها و در دنیا افتاده اند و او بیهاء و بسیار آنهایست

و لیکن هم اسم در دنیا نیست چه از اینست خورده و پوشیده و مسکن و کالای خانه و زن و مال و جاه مهم اول الطعام

و از این و کمتر نیز بلا بود و وی پلاس پشمین درشت و خشن بود و با یک شلوار زیاده بر ان بود مقصود است که هیچ کس جامه

نپوشد که خدای تعالی از وی اعراض کند اگر چه حبیب بود و نخوری جل جلاله تا آنکه که بر دوختگی کند و قیمت جامه رسول الله

یا نخود درم بود و کلاه بجای کرده و حضرت خدای چون بوی که گویی جامه رعنا کرایست و دیگر ما بیشتر کرد بشو لا

[illegible]

وام خواست وحی آمد که چرا از خلیل خویش نخواستی گفت الهی دانستم که دنیا را دشمن داری ترسیدم که از تو دنیا
خواستم گفت چون بر دل حاجت بود از دنیا بستن و در بخل ... و دنیا و تنهایی وی ... از مال و جاه به قدر
کفایت اقتصار کرد و دل وی از ذکر ... تر شد و مهر دنیا از دل وی بیرون شد و مقصود از ترک دنیا آن است
که چون از جهان ... بود و درویش ... که با دنیا ... که دنیا ... و جای ... بود

[illegible]

[illegible]

زنهار بنشین عمر بن الخطاب روزی به سرای رسول صلعم درآمد دید که اثر حصیر بر روی مبارک آن حضرت ... بود گریه
میکرد گفت قیصر و کسری دشمنان خدای در نعمتها و تو رسول و حبیب خدای در زیر ... گفت یا عمر خرسند نباشی
که ایشان را نعمت در دنیا بود و ما را در آخرت ... حکایت ...

[illegible]

[illegible]

تا در فن سلوک کند و دیگر گفت که سیاه در حقیقت وجود او بود بواسطه آنکه اگر در چیزی سیاه می‌نگرد از آن بود نیست پس پیش

و از وی در چیزی سیاه می‌نگرد از آن فقر است پس چگونه سیاه می‌نگرد در چیزی که باقیست و فقر است و آن وقت است پس سیاه بیش

لا بد او هو ... است و جست بر وی شش از ازل و تیهای دنیا است معلوم شود که نیز او خوش ترک چیزیست که از آن او بیش

دور و ست او نباید و ترک فقر چیزی که از آن او نیست مراد خوشیها و لذتها بر سر او رجوع است که آن خسیس است

[illegible]

[illegible]

مغلوب و مغلوب بجان گفته چیست آنکه نعمت حقیقی سعادت الفقر است که کم مطلوب است در نفس خویش و لیکن

چهار حرفست الف کاف قاف را با او وسیله نبود و قسماری که با زردی همخیزد نشود و عقل کشتی که آن را در ظلمت جبل

آن را خاتم بود و با نیاز و عا که فقر ابکر ... نعمت حقیقی است و هم چه در دنیا از نعم بیش

بر این فقر است و تمامی ذکر آیت و در نفس خویش مطلوب نیست و الفقر الفخر و سیلت ...

[illegible]

وجهان نیز چهار مال و جاه بود و هرچه در حاجت مهم دنیا بکار آید و در مهم آخرت بکار آید نیز از مهمات
دنیا همه سبب فراغ آخرت است و دنیا مزرعه آخرت است دیگر آنکه هیئتی که ظاهر عنوان این سلوک باطن است
که آن نیز عبادت بود که در وقت ملاقات با وی همراه بود لذت غالب آن بود که چون ظاهر بیاراست باطن نیز بخلق نیکو
بیاراید و بدین نیکو بود و آنکه بمنزله جسم گرفت آنکه برنگیزد ذکر آن کتصنیف زاید باشد و لیکن بالا تمام گشته و مشهور است

لیز خوب است و هر که از این محروم ماند سبب آن کبر و حسد بود یا سبب شغل دنیا که گوش فهم و پیش سخن علما
نکرد و در وا این عاقل ارقی علاج نیست و چه جواب بود این خاص است که در میان مجاهده معامله و این که آن اندک پیدا
می آید و اسرار حکمت که آشکار میکرد و ولیکن مجاهده و معامله است چنانکه گفت جل و علا والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبل

[illegible]

قرن اسرار ربوط علیل عیان عامه عرضه متوکر و سطوت اشراق انوار معانی و در جو صله کور و لان غاغلت بگنجند

و باری که آسمان و زمین رتبا فرمرکب ضعیف خسیس بمثابه جیفه دنیا ربتا بدالان مقدار که جبهه صحت الحان عامه

میلمان از القی چاپیست لست که بدیدن کرد پرور دگار سلام کجا نیست کی و در اشیح بنشت و منزل نیست

[illegible]

فوق بیت کرا او را احدیت صمدیست که او را اولیت قیومیست که او را آخریت ازلیست که او را ابدیت

نیست ابدی که وجود او را انتها نیست ظاهریست که او را ادراک ظهور جو تیر او را جز عجز و حیرت نانع نیست باطنیست که

کنه اسرار بطون او مساحت محلیق و قرار اطلاع نیست حیست که حیات جمیع کاینات رشحه از رشحات فیض رحمت او نیست عالمی که

جمله معلومات محیط از روی ای علم اوست مریدی که جمیع مرادات رقیق از کمال رشحات اوست قادری که جمیع مقدورات مقهور

[illegible]

بعجای نیست و در جای نیست و به احاطه علم و قدرت وار اوست او جانیست و جانب او را انکیر و استوا

و حلول و قرب و بعد و زمان و مکان و تغیر و حدثان و عوارض و زوال و تحول و انتقال منزه و مبراست

و نسبت رفعت کرسی یار او و علو عظمت با عرش همچنانست که با ثری و نسبت عرش خلاء و تحت الثری حقیر با جلال

احاطه فوقیت او مساویست و با جلال رفعت و کمال عظمت به نسبت ثنائکترست از نفس و حبل از خاطر او و روح

[illegible]

از اعیان او بدیدار چنانکه او و بگوش استوار او و نبران از گواه او و هیچ که نزاوار صفات مقدس

او بیت بسبوتی که با فهام ملک تمکس اوصوف اوست و اوهام بدو فکر را تصور تواند کرد

بلم یزل و لایزال ذات مقدس او موصوف است و بصفات کمال و کبریا معروف بعزت و عظمت

وجلال امروز همچنانست که در ازل آزال بوده و همچنان خواهد بود عظمت ذات او ظاهر شود و مکر از اوکار

[illegible]

لا زعدل آن حضرتست و هر چه از احسان است رحمت و احسانی و فرحی و کامرانی و شادمانی و فراغت

و سعادت و عیش و راحت که از خلق میگذرد همه نتایج فضل اوست و هر چه هست و بود و خواهد بود

از ادراک و لیبار و نهان و آشکار و کفر و ایمان و عطا و حرمان و سود و زیان و زیادت و نقصان و

رحمت و مشقت و طاعت و معصیت و حرمان و محنت همه بقضا و اراده اوست و هیچ جز از حکم و تقدیر او

پروردن نیست هر چه خواست که بود و هر چه خواهد کند و بشر و جانور را لایت بعلم و قدرت بیچون

شنوا و بینا و گویا است سمیع و بصیر و بی گوش و بی چشم و بی زبان و جوارح و نفخ و خوردن و زیرکی

و تاریکی و روشنی در گویائی و در بینائی و شنوائی او برابر است و از هر چه عقلا سبکان فهم و اذهان قیاس کنند

[illegible]

محمد بکمال رسید بدین مراتب صورت را بجوی یغ اختتم کرد امید جمع حضرت للموفقین والسلام اجمعین

علی بن ابی طالب عم روایت کرد که میفرمود پیش مجلس رسالت صلعم نشسته بود جابر بن عبدالله او در روز غ و جاه او

و بهشت سخن گفت یا حضرت رسول آنچه بقدر رفته است اعتقاد کنیم و سعی و کوشش نکنیم فرمود که شما در

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

خود در هر باب جهد بجای آورید و هوای نفس را محکوم فرمان الهی گردانید که ما را برسانید که فرمان بجای آورید

پس هر که در احکام شرع و اخلاق قبیحه طلب خصلتی کند که موافق مرضی او بود و ترک آنچه وجود او اقوی کند

از زمره سعادت محروم است و آیت است که در وقت تمامی اصحاب بر حضرت نبوی شنیده بودند که ما کار بخشنده پیدا باشد

گفت که یکی آنست که اکثر مردم بحظوظ نفسانی مشغول شوند و فرزندان ایشان را در فنون علم خسارت
ببینند و نشان دیگر آنست که جماعتی که از غایت جهل و نادانی اللیل باشند که کلام گو نعمت
و سروپای برهنه در بیابان گردند در میان خلق بزرگ شوند و سروری کنند و از تکبر قصرهای بلند کشند پس آن شخص

برخواست و برفت پس حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که یا عمر میدانی که این کی بود عمر گفت خدا و رسول بهتر داند
فرمود که این جبرئیل علیه السلام بود و آمده بود تا شما را دین شما بیاموزد لا جرم ای عزیز ... الا آن بود ... رسید عالم
کار ... غایب ... جانب ... آن ... خلاص ... فیض ... اسرار ملکوت گردد ... اسطلاح ... ات

و تقلید ایمان نمای ایشان از کشش موج نفس و وساوس شیطان در ضطراب اکثر ارجاء انوار ایمان
و کمال تجلیات عرفان از آن رو خبر [illegible] تا بادیه در دبیابان بری [illegible] اطراف ماران [illegible] تا بر نام و کام
کامی زنی بوی نسیم وصل جانان بری [روی] حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر جان [illegible] گذشت و کان

[illegible]

به چه تنبیه غافلان خطاب میفرماید که الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لا یفتنون لما اکرالله [illegible]
عز جلاله خطاب میفرماید و قسم ایشان که بعظمت و جلال الله کمان میبرند که ایشان را [illegible] مقدار
که میگویند ما مومنانیم و ایشان را بمحک امتحان نیازمائیم هر کسی که از آنچه دیم آنچه [illegible] ایشان بجد اند و [illegible]

[illegible]

[illegible]

بالله و الیوم الآخر و ما هم بمؤمنین و ما یؤمن بالله اکثرهم الا و هم مشرکون [illegible] که شیخ ابو بکر [illegible]
بعد از وفات دیدند که در گورستانی ایستاده میگریست سبب پرسیدند که سبب گریه چیست گفت چگونه نگریم که الله هزار رحمت
مسلمان که بگورستان می آورند که ایمان نبود ابو سعید خدری از حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم روایت کرده است

[illegible]

که در روز قیامت حضرت عزت خطاب میفرماید که ای آدم قسم دوزخ را از فرزندان خود بیرون کن گوید الهی چند
بیرون کنم فرمان رسد که از هزار هزار نهصد و نود و نه قسم دوزخ است و یکی بهشت فقراء مؤمنند که ایشان را حجاب
بدوزخ نبرند زیرا که در دنیا محاسبه خود کرده اند و همه نفس را برضای حق معتقد شده اند لاجرم نوری [illegible]

[illegible]

ابن مسعود گفت رسیدم من از حضرت رسول که کدام عمل نزد خدای تعالی نیکوترست گفت اول نماز گفتم دیگر
گفت غزا در رضای خدای تعالی بعد از آن نیکی با پدر و مادر ابوطالب مکی قدس سره گفت که اجماع شده و العود از جمیع
جمیع منهم عدد کبایر را هفده یافتم از آن چهار در دلست و چهار در زبانست و سه در شکم و دو در فرج و

[illegible]

آن از جمله کبایرست و در جای کبایر دیگر هم متفاوتست و شرع آن در کتاب مرآة التابعین ذکر کرده است
آورده اند که در بنی اسرائیل شخصی بیست سال طاعت کرد پس از آن بیست سال دیگر بانواع معاصی مبتلا شد
روزی در آیینه نگاه کرد موی سفید در محاسن خود یافت از آن تنها داد و مشغول گشته گفت الهی بیست سال اندکی

[illegible]

[illegible]

جبرئیل علیه السلام آمد و طوق از ریشان و تاج از ازدیکش و خطاب عزت در رسید که ای آصف جوار ما خوار شو
که هر که به بلندی مناصب مغرور گردد و قرب ما را نشاید **و ترابست** در حضرت سلیمان علیه السلام که به سلاک استسلاک
بچه آگر بود که تمثالی ضعیفه در نهانخانه محجوب بغیر سلیمان بار و طالع عزیمت و تولی آنکه در خاک کشید

[illegible]

بهار که ما بقدر تحفه چمن زیر گلبن منظم را بر آن جهت روزی چند مغنی مرغزار و چمن سکر داریم و حال ما قرار
خلعت علی فیق و عاریتی می پوشانیم و سوالیدار ارزاق و انعام عام از اسباب کرم می نهیم و هر زه و فاجر را
از خوان کرم نوال نصیب ساختیم تا از غایت تابع و کرم و کثرت سوابغ نعم کمال گرچه کرد حار فیض خوانند ملک انسان و داند
که انبیه سلکی صاعقه در چمن حال انسان خواهد شد و در امثال این قصار ایفی که با کمال حکمت و بلاغت قریب ارسال

[illegible]

اسیر طبقات خاک و محبوس ظلمات لحد و مغاک خواهد بود و مخلوقات کثر ایام او خبری و نه در دفتر کاینات
ارشاد اواری اگر در ایام حیات کثر اخلاق حسنه و اعمال صالحه حظی وافر است که بر رعیت بسبب مصاحبت
و موانست او مسرور و منعم میگردد فقط و اگر جامه وجود را باوصاف خبیثه و خصال ردیه ملابس بود

[illegible]

رفتاری و خلق در قرا احوال ایشان مکرر و د الطبع شتاکر کمتر ... ستان است سرد و تر است و
و کیفیت موسط میان دو فروش و تامل عاقل در نمو قرانست که در این فصل ... در احوال ... نمو کرد
کمی منزل باران و باد ... است و چند ... و ... و حواس و لکن خواهد کثرت کم ... ضعیف ادا

[illegible]

و هر فردی که از افراد وجود نسبت کمال و نقصان خاصیت او در دنیا پیشتر چون هیچ مایه دم میگردد و در
آخر سر تیغ زوال با کمال میشود و لیکن صنعت غالبه را در دل تقاضا حضور بیش میکند و هم چون بیشتر خلق [illegible]
غالب خود بیخبر اند تربیت آن جماعت غافلان بسوایکه و نشستکم فیما لا تعلمون تعبیه کاملی دانسته که در آخر [illegible]

[illegible]

نیست که لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا پس چون آدمی که کمال [illegible] حاصل کند منظور نظر الهی و رشید حضرت
هستی [illegible] و مجموع آسمانیان و زمینیان محکوم احکام سلطنت و مقهور تصاریف جلالت او شوند که
و سخر لکم ما فی السموات و ما فی الارض جمیعا و هر که توجه خود در [illegible]

و قاضی که اورا عدل نامند و ترقّی که اورا فهم گویند و کاتبی که اورا حفظ خوانند و حاجبی که اورا ذکر خوانند
و بریدی که اورا اصدق گویند و ندیمی که اورا اقلب گویند و لشکری که ایشان اقوی روحانی گویند تمیز ظهور او را احوال
که منازع خلیفه روح است و وزیرست که اورا وهم گویند و نایبی که اورا امکر گویند و حاجبی که اورا الهوی گویند

و قاضی که اورا الیه گویند و مشیر که اورا اغدر خوانند و حاجبی که اورا احرص گویند و کاتبی که اورا
لاک گویند و بریدی که اورا اکری گویند و ندیمی که عجب گویند و لشکری که آنها را قوای حیوانی گویند نفوذ اهل
کشف و تحقیق ملائکه و شیاطین حقیقی این دو لشکر دانند و فی الجمله لشکر در شهر وجود انسان از اول بلوغ تا
بحد لحد پیوسته در محاربه و منازعه اند و هر یک از این دو لشکر نفاذ اوامر پادشاه میطلبند و قمع دیگری میخواهند

خلافت لب آب پایان غوغا که دار الملک مدار العلم و عدل و احسان و وطن معمور اوست ذلک
فضل الله یؤتیه من یشاء و الا کافر که قمع جنه الله کرده است و عقل و روح را اسیر و مسخر هوا کرده
و اطراف ممالک جسم را بجهه تصاریف احکام لشکر شیاطین مهیا ساخته و نقش حقیقت را محاربات سعادت
کفایت و ابواب سعادت ابدی را بر خود بسته و گمراه شده ذلک هو الخسران المبین لا اشفاق حاصد جوار او

همواره بر عالم [illegible] و قلعه و روحی که حاصل ملک آن حاکم آرامیده است و جوارح ظاهر را که با ملک و منظور
نظر خلق اند به عقل سپرده و زمام تدبیر خود را قوی [illegible] کرده که لمن الملک [illegible] الامر کل لله [illegible]
و لاجرم [illegible] که عقل و روح را [illegible] الملک [illegible] و لاابالی [illegible] حاکم آرامیده است و [illegible]
تسلیم جسم و اعضا و جوارح را در مراتع لذات جسمانی و [illegible] نفسانی مهمل گذاشته و لاجرم [illegible]

[illegible]

چون برگ ریزش رحمت و الطاف حضرت پروردگار در حق [illegible] که با [illegible] و نیاز نزول فواید و [illegible]
لطف عنایتی [illegible] که [illegible] ظلمت [illegible] خاک کرده اند و حضرت قدم [illegible] که این خاکیان مجبور
وار غافل [illegible] مغرور [illegible] رحمت [illegible] کیست که از حال و صدق مقال حاجت خواهد تا جناب او رجوع آورد [illegible]
و کیست که [illegible] تمامی فضل ما کند ما او را [illegible] عطایای [illegible] سرور [illegible] و کیست که از [illegible] فضایح اعمال

[illegible]

اعمال و قبایح افعال خود در پناه [illegible] ما گریزد و ما [illegible] افعال او را بر پرده حلم بپوشیم [illegible]
در کار [illegible] است که شب در حضرت [illegible] خطاب [illegible] رسید که [illegible] که او [illegible] اعمال
بجا آمده عتاب آمده که این [illegible] انجا که [illegible] بهات [illegible]
و گناه آورده است و [illegible]

[illegible]

[illegible] سعد ملک معنوی و سلطنت روحانی [illegible] که شرح [illegible] طالب [illegible]
راغب [illegible] مقصود [illegible] و جمعی
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

و مخول اسمی، ایں انزلف بر روشن تر است الا کو لمن دریم صنا سر اکو نهد که من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی و اضل سبیلا
واکر خواهی اعلام چه سلطنت معنوی و سعت مملکت روحانی خبر فهم کنی بدانکه حق جل و علا حکم از ملائکه که جنود ملک
روحانی اند ز زمین سوی کل کرد اینست و رکهای اقالیم زمین را در قبضه او نهاد هیچ خوابم که قومی را از خود اغفال سید ادا کند
بدین ملک و فایز شود تا زکی قسیم را حرکت دهد و اشو ور از او در قوم مبداید اکنون اندر کن هیچ ملک

[illegible]

بنسکان و روی آوردن بجانب وفا کرد عبارت از نفس توحیدست بید اسلطان ان و رسم فتوح رکهان
و مفتاح ابواب اسیا و قات است وجود کشتن محجه حیرت او شکان و الا کردن بور و شره کا شیطان وجوع
کردن اسلا کندز تن بجانب خیر شیو آدمیان است پس فصل شخص از نوع بشر دانست صحت نفس و حاکم
نفس پس نو عاقبتر باد تا ثابت است صحت بنی آدم و آدمیت فصعد آنکه هم بغنوی صدر ارتجایی مجلس [illegible]

[illegible]

پس چون دانستی که ای روی زرا آبروی از چشم چشم است خود را با آبروی دار که مار کاری است که چشم کرد دیگاه باز
ترس آکر آب باران اشن چون باد جشم جسم کار زنده بود بر او کر مومنی از ترس باری قطرات یخ حیمن از زور چشم رخ صفر
رخسار رود کرد او بلکه سیل خون از کنش داغ داغ لشکر چشم ریان و در دو عشم و اند و دنیا از سوده دل
بر و زن آی باع پسرون آور و سر اشتقاقات ساخ شوق کوثر و رش کر حس لیکه بنا بیر سح شیر روی عادو و در ب

[illegible]

و مدارک قوت تلکر در حیر سکان محمد شیطان هفا بر او وشه قبل از آنکه در دنیا بودند و موضع بامدد در
که ایشان را انجا خدا از انجه بکردند و سکان کعبه مسند خداوند او دیس حال لطیف است از بیل عباد ب جاعت
از فوای یا قیم مقام علاالله و لم تعباد تو مشغول باشیم حق سبحانه و تعالی در جواب گفت کای ملائکه انی جاعل
فی الارض خلیفه ملائکه گفتند خداوندا اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء و نحن نسبح بحمدک و نقدس لک حق تعالی

[illegible]

حق تعالی در جواب گفت انی اعلم ما لا تعلمون پس خدای تعالی جبرئیل را فرمود و از چهار گوشه زمین چهار نوع خاک برگیر
خالق الله افلاک [illegible] که مجموع ملائکه او را سجده کنند پس جبرئیل امین به زمین آمد و زمین را از آن
حال آگاهی داد و زمین بنالید [illegible] جبرئیل [illegible] جبرئیل علیه السلام بازگشت
ثم بعث الیها اسرافیل او نیز سوگند داد و بازگشت [illegible] ثم بعث الیها میکائیل او را نیز سوگند داد و [illegible] ثم بعث

[illegible]

و واقف [illegible] او را به بهشت برد [illegible] ملائکه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

عتاب رب الله با آدم که این گندم را از برای تست [illegible] انما خلقنا [illegible]
[illegible]
اول [illegible] انواع ملائکه [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible] الذی [illegible]
[illegible] الذی [illegible]

و تو برا پدر فرستم قبول کردن تو آنچه نبود که روزی آدم در عرش نگاه میکرد و حجاب بکشف گشت قبه انور دید در پیش

تاج و بر گردنش قلاده و در گوشش دو گوشواره آدم گفت یا رب این التماثیل والصور چه اند گفت فیه صورت فاطمه است

و آن تاج نور محمد است صلی الله علیه و آله و آن قلاده شوهر وی یعنی امیرالمؤمنین علی علیه السلام و آن دو گوشواره فرزندان وی اند

امیرالمؤمنین حسن و امیرالمؤمنین حسین علیهما السلام در دم آدم گفت الهی بحرمت این نامها توبه من قبول کن حق تعالی دعای او قبول کرد و گناه او در گذاشت

المجمع در روزگار آدم سال آمد ...

و مثل او در زیر فلک چنان است که مورچه در سرای ملکی افتد سوراخی باشد که تواند دید ببیند و کو که همه عالم اندر طاقت نه

از سرای خبر دارد و نه از محله و نه از شهر فکیف از اقلیم و کشور و آنکس که چشم کوتاه دیده کو خود را از جمله حکما داند دیده ...

آنکه از او رسید کرد فرق دیده دیگری بر فلک ... و ساکن ... که آفریدگار ...

و هر روز هزار عالم آفریده ... که آفتاب ... و ده هزار دیگر ... صانع و آفریدگار ...

گویند اعرابی در صحرا با امیر فرسنگی رسید که بچه اگر عالم را صانعی نیست ... و فهال کف البعر تدل

علی البعیر و آثار القدم تدل علی المسیر فهیکل علوی بهذه اللطافة و مرکز سفلی بهذه الکثافة و لا یدلان علی الصانع الخبیر ...

قوم زمین ... بر رفتار ... و شکل ... آسمان ... و آن ... سند ... وجود ...

برلن اغنیا زر و رکار کر لوح دل از غنیا رستر دن کمر بدا بین از او قت بر عوالم بر نهند تا یکا برو
کنند و من تشعب سا الهموم لم یبال الله بای اودیه هلکه بحکم اعتماد الغنی و رعیه لکن یکمن قرا قرب جلهم فبادر [illegible]
بعد ما یو منحصر بشی که اجل ناگاه از کمین در آید و کار را ساخته و باز او بماند و هیچ عذر نبشی والا لعبر سلا [illegible]
الوقت یا راقد اللیل مسرورا باوله ان الحوادث قد یطرقن اسحارا لا یغرنک عش ساکن قد توافی بالمنیات [illegible]

پیدا است یعرفون المجرمون بسیماهم نشان است فلا ترکوا انفسکم هو اعلم بمن اتقی خود پسند
نمی باید بود خدای پسندی باید بعجب اکر تو در خود بپوشیده روی بود نشینید بینی لا تتبع جوی فانه قد یعیر
یارم بکند غلط کاری که کند جوری بکند درخت بیاری که کند مجاهدی کو بهدر و زی در نماز روی کجا عقب [illegible]
کفتم ستو از حکم الله ند شنیدم که هاست و تبت انت حیث با مرالناس الکست و النمر الم تعوفک هم للا زقانا

ایتی لله بالطاعه بسا یسد ربا تشرح است و تمتاع موعظا را منقح وجواد برجسم عالم را ابدال
قابل و بجان مستقبل و ذلک فضل الله یوتیه من یشاء آکین تصدیع مرا دی و سیر لیز را نباید کشت ای جه
طوح کو کیان در کام هوا پرستان تلخست و مناهی محبوب طبع و حرص رمفوع غالب و یکم و [illegible] سبیل

فانا لا اسرفک وقیل لا تغر بنشار الکاس فان العاقبة مبهمة بس کیر دل اعز کرچه وفا ولی داند
در روانش عاقبت فرو می ماند بس شناکر فردا بیکار خواهدش یا افضل الخلق عن الله وما جب الطریق …
باشد تا سیل فرا دیاری و بضاعت فراخیدار فمن العز فلنفسه ومن عمی فعلیها یوم الحسرة والندامه ندانی
که از فضل الله مرتو قسم لا تو سخن روی می آید که هیچ طاعت باز نکرده من لم یکن للوصال اهلا فکل

[illegible]

ولیعها ری کو سر فرا دی صحیح بروش دل و نیاری صحیح افمن شرح صدره للاسلام … فویل
للقاسیة قلوبهم … کل من علیها فان … وکم اهلکنا قبلهم من قرون …
بر حذر بعد … آوردن شرح قیل … یوم یقول … یا لیتنا اطعنا الله
واطعنا الرسولا … که سود ندارد … فان خدا و رسول …

[illegible]

از آمدن ملک الموت و نیز در خواست که لولا اخرتنی الی اجل قریب وجواب آن دادن الآن وقد عصیت قبل
وکنت من المفسدین و تهدید او لم تکونوا اقسمتم من قبل ما لکم من زوال و نزار و حیل بینهم وبین ما یشتهون کما فعل
… الکذب … واعلاء …

[illegible]

کز کرد شنید گفت مرا باشد پاکا پرست ضرور است که از کار رسالت او دل اندوه بار گشت و لقب پیغام
بکند الله جلیل احدیت جواب طالع چون سرو بالیم بر نکرد و هم باکم حلقه زرکه ۸ از انجم اوطار و نهر اما بنا
که ابطال ما ماند که حادا ۸ روزی که از وصل تو خبر باز شود ۸ جان باید تو بر روز نشود ۸ جعفر صادق علیه السلام

کمند سوف تری اذا انجلی الغبار ۸ افرس تحتک ام حمار ۸ چون مسکی که از بهر جهان فانی ۸ عاقل مشتری جوش
چون بخسبی جو تو شوند غبار سکی بخورد ۸ کانجه بر زیبای بالا شجری ۸ فدا کی کا روی ملک است و آگاه
سعور شدن بلاک ملک جهان خوش است و لیکن ره ولی تا کی اوست ۸ بقا خوش است و لیکن فنا ورکار اوست

[illegible]

[illegible]

بجواب بستیم کر اگر اینجا سخن آید بسر قروی برو از معانی احوال وی پرسیدم گفتند بو قبر مرا دیده باشی
در شک و غم قلبجو و بیکفیت امر الدنیا والاخرة احسم الی الدنیا ... این شالی آن دل که در
دل غم تست جنید و شبیا از زیان کرد نبود که حجم ... سر چکر بشنو که خود تو باری

[illegible]

[illegible]

فقر تقوا فی کلا سیاک تا زین جاه ظلمانی برون آی تا جهان بینی ۸ عشق باشست فانکه تست و اساس عمر است
و اعمال باشست فانکه مجرد بر شد تهدید و حب باشست فانکه مفارقه تجدیدات اشوب و الایه ...
بکمشت باش و بپای باور بود ۵ وقر من الذنوب ذنوبا عفوتها طلب التوحید پس خم مطاعت کر او قرع و عقر

[illegible]

بار افاکر و بار کرفته و مانند نو چه سر شد کریت تو با پوست اشوالد تو کر کون و پبسان کشت
بدشش لریز نعا فل کردن را اسعات از عبسلم علی و تو یکسب عمل علم کفایت و عافیه در تهنها و سکات
در خاموشی من علم الس کلامه من عملا قل کلامه الا فیما یعنیه و انما یعلم لا کا تبک یکتب لا ربک فانظر ما ذا املا و ما ذا

[illegible]

عنی بعقل اصغر و افاز السعر فاکل
شار و برود السعید من وعظ بغیره الحکمه
ضالة المومن اکثر مصارع العقل تحت
بروق الاطماع الطامع فی وثاق الذل من
لم یصبح لم یحمی اذا اقدمت فاقدم و اترا البعد قبر
قلب الاحمق فی فیه و لسان العاقل فی قلبه
من جری فی عنان املا عثر باجله اذا وصلت الیکم
اطراف النعم فلا تنفروا اقصاها بقلة الشکر اذا
قدرت علی عدوک فاجعل العفو عنه شکر القدرة علیه
ما اضمر احد شیا الا ظهر فی فلتات لسانه و صفحات
وجهه اللهم اغفر رمزات الالحاظ و سقطات الالفاظ
و سهوات الجنان و هفوات اللسان اللهم صل علی
محمد اذا ذکر الابرار و صل علی محمد ما اختلف اللیل و النهار
صلوة دائمة لا ینقطع مددها و لا یحصی عددها و لا
ولا ینتهی تسخر الهوا و تملأ الارض و السماء و اکرم
النفر الکرام الطیبین الطاهرین و سلم تسلیما کثیرا

[illegible]

[illegible]

و احفظ لا ما قال الجزع عند البلاء
تمام المحنة لا ظفر مع البغی لا ثنا مع الکبر
لا بر مع الشح لا صحة مع النهم لا شرف
مع سوء الادب لا اجتناب محرم مع حرص
لا راحة مع حسد لا سودد مع انتقام
لا صواب مع ترک المشورة لا مروة لکذوب
لا وفا لملول لا مجتنب مع مراء
لا زیارة مع زعارة لا کرم اعز من التقوی
لا شرف اعلی من الاسلام و لا معقل احرز من
الورع و لا شفیع انجح من التوبة
و لا کنز اغنی من القناعة و لا مال
اذهب للفاقة من الرضا و لا دار اوحش من
الجهل و لا مرض اخفی من قلة العقل
لسانک یقتضیک ما عودته المرء عدو
ما جهله رحم الله امرا عرف قدره و لم یتعد طوره
اعادة الاعتذار تذکیر بالذنب النصح
بین الملا تقریع اذا تم العقل نقص الکلام
الشفیع جناح الطالب نفاق المرء ذله
نعمة الجاهل کروضة علی مزبلة الجزع اتعب
من الصبر المسئول حر حتی یعد اکبر

[illegible]

کر رجات و غفت نیست در دای بیحجابیت و ورشت یا عقلت نیست علم لکا به شهر دین است و در
پروا لو کیر آلتیک سپاه جهل بودن نور است و وجدا افرودن جانست رستکاری کن بستگاری با با
وارمان خویش را که و اراسته شوی جرو خشت ز انشر پرمطار ستاعین للکذب اکال الحق للسحت ما الیس معاملا با رافار

[illegible]

اگر جز راه تو رهم عذر هست ... غوث بهمه چیز در آوی ... محمد را روی در همه عالم داد اگر پسر خواهد

پسر است و اگر زن بی دیوانه و اگر حجت ... مرد است و اگر بیدار است مجیر است عجز و ... او شده و ضعف

معرفت الله او گشته و اگر موفق کرده گوینده ... قد لسحوقی و اگر بعاد مشغول شود گوینده و ما امر الله بلعید وا

بازد ... الممتحل الحال کا ... کلیمی ... اکا ... اجیا ... لملال ... کو رسکن للاله اکبر را

تجد للصغیر الا ... صغار ... شوید کر از رو ... ره باز ... در لغو ... و شور ... سوفر ... علم ... ت

و اشا ... صحبت عباد ... جاری ... است ... رجا دیگر است الکلام ... المعاملات ... و کلمه فی الحقایق ...

والموکلو ... المقال ... للاحوال قوم سوالاع الدار ... للایکسیبها ... نقر ... بعض ...

... کرمیت السرمیت ... اختیار شکل ... سو ... ظهر بالله وحقی بالله بو ... صبح ... خوش ... نیت

همت ... جان ... بایدهم ... در نفس غنیمت ... دول الم یات للذین آمنوا ... ابو ... صالح ... اوریس ...

... از چهل سال بخواب ... دیدند ... رسید ... گفت ... غدیم ... شب ... قبله ... ستان ...

... اد ... بار ... کر ... خون ... بار ... ستیم ... سام ... عشاق ... جب ... اور ...

[illegible]

عاشق بعشق دست بحند و شدند دل ابغم عشق سپرده و شدند کل یوم بهوشان کمر بندگرا
برنار کبر لعبدال می کنند استاد ابجد و قاق بر در کلیسا بلد داشت و گفت فلولا انعم الکنت من المحجورین
للدنیا طبیب الحزن و یحک داؤه فان طبیب الانس اغنا به و ابنا ما تدارکها من سائل ابجو کا بهر است که
کانوا قلیلا من اللیل یهجعون و عبد الله بن عمر اسید سکوت الاحمر علیه می گفت نعم الرجل هو لو کان یصلی باللیل

[illegible]

عین سهرت فی سبیل الله و عین غضت عن محارم الله و عین بکت من خشیة الله و قیل عودوا اعینکم
البکاء و قلوبکم التفکر و قال علیه السلام کلتا جد هذا الجود فائت البکاء و قال علیه السلام دمعة من دموع العاشقین
تطفی غضب الرب و کانی وجه عمر خطان اسودان من کثرة البکاء ولیس چشم خوف الاهی عبارت و طعم است
زیبارت و من قال هذا الکلام بلا قاذ لیس له عند الله المعرفة عتبار کتک علیک بطول الحزن اد جهاد الشیطان

[illegible]

الباطن و کن یقظان اذا نامت العیون فان و الناس قلوب فهم نیام و سارع الی المغفرة قبل نزول القدر
فالقلب و عیه ولا قلم جاریة و الدعوة مسموعة و التوبة مقبولة قبل یوم التغابن فان من ضیع حق التی
فی ضعیف ضیعه فی کبره و من خان الله فی السر هتک الله ستره فی العلانیة لا تذر عاجل السرور و ارفعها یجود

[illegible]

عجب الف حکم من وراء الموت والعاقل من وراء النار و اگر بعد از مرگ سر و چهره خوب و یا ...
پند لهم که بعد از آن سال ازان بشتیم فهم شاه فلیفعل الا ممتطی للامر ظن البعوث سهل سید عالم صلی الله علیه و سلم
ابوذر غفاری را یکسف جام را با القبور و زرها احیانا مرگ لالتخر و شیع الجنازه لعل ذلک یحرک قلبک و یحرک

چنانکه صدیق گوید کان لسانه یوم الموت فارقت اقول الله الله حتی اوردنی و کان یقول لیس لابد الخلق فهم یوم کیع
فمن یعلمو و هیتا فی تصفوا از تهی کن با طلائی سفر ابد فهد روی ابن مسعود رضی الله عنه کان رسول الله صلی الله علیه و آله
یتخولنا بالموعظة احیانا مخافة السامة علینا و این کلمات را افتتاح لر خرت ایشان و کلید ابواب کنجها ساس لعل

[illegible]

افلا یعلم اذا بعثر ما فی القبور و حصل ما فی الصدور ای خواب غفلت بیدار شو من قبل ان نطمس وجوه اتهمت

بر کردار خود و زنهار بهیمه کردار لیکن خلق پرور دار با جسک زخم دار با حق معامله الصدق کن و با خلق بخلق کن و رعا مکن

اعبد الناس و کن قنعا تکن اشکر الناس و احب للناس ما تحب لنفسک تکن مومنا و ... جو ادو جاوک

[illegible]

قال الفعال ... واقل الفعال ... خلیل ... [illegible]

[illegible]

و ... للاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین ... [illegible]

[illegible]

گر این تن نو بهار زیست کشت بی مهر کار چنین و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون یوم لا ینفع مال و لا بنون

الا من اتی الله بقلب سلیم ... ماندم علیه و اقسم بالله ما یتجر الیه تا خود ... افکند ... لا ...

ساکرا و لا الکفور ... و ... خلق ... اقلیم

المجلس السابع والثلاثون من الأمالي ابو رحمه الله حدثنا الشيخ الجليل [illegible] مرفوعا عن المفضل
بن عمر قال قلت لابي عبد الله الصادق ع كيف كانت ولادة فاطمة عليها السلام فقال نعم ان خديجة لما تزوج
بها رسول الله صلعم هجرتها نسوة مكة فكن لا يدخلن اليها ولا يسلمن عليها ولا يتركن امراة تدخل عليها فاستوحشت خديجة

[illegible]

فيكون الصلوة على سيدنا محمد افضل من الصلوة
على ابراهيم عليه ومنهم ... كان الصلوة
على ابراهيم افضل من الصلوة على جميع من سبقه من الانبياء
فيلزم من التشبيه المذكور كون الصلوة على سيدنا المصطفى
افضل من الصلوة على ابراهيم عليه السلم بهذا الكلام
فرس قرشي فيه ... اوجه اشوقيق
انه لا يقال لم لا يجوز ... تقتضي ليكون الصلوة
على آل محمد افضل من الصلوة على آل ابراهيم ومعلوم
ان آل ابراهيم منهم الانبياء فيلزم تفضيل آل محمد
على الانبياء لا نقول لا نسلم انه يلزم من ذلك تفضيل
الصلوة على آل محمد على آل ابراهيم ...
هذا الوجه تفضيل مجموع الصلوة على النبي ص وعلى الآل
على مجموع الصلوة على ابراهيم والصلوة على آل ابراهيم والصلوة
على آل ولا يلزم من تفضيل ذلك المجموع على ذلك المجموع
تفضيل الصلوة على آل النبي ص على الصلوة على آل ابراهيم

[illegible]

عن انس قال لما على بن ابي طالب ع قال للاعرابي انت والله بعينه وبكى ان ذلك حتى قال ليس يا اعرابي اقال
اريد اربعة آلاف درهم الف درهم للصداق والف درهم اقضي بها ديني والف درهم اشتري بها دارا والف
درهم العيش بها قال النبي يا اعرابي فاذا وجب من كرف ... بعد الرسول ع فقام للاعرابي بكر ابو

[illegible]

و ممّا کان فجلس علی والنبی صلی الله علیه و سلم مصبوبة بين يديه حتى جمع عليه صحابه فقبض قبضة وجعل يعطى رجلا رجلا
حتی لم يبق معه درهم واحد فلما اتى المنزل قالت له فاطمة يا ابن عم بعت الحائط الذي غرسه لك والدي قال نعم
بخير منه عاجلا و آجلا قالت فاين الثمن قال دفعتها الى اعين استحييت ان اذلها بذل المسألة قبل ان تسألني

بانی عشر الف درهم لم يحبس لنا منه درهم نرى لنا به طعاما فقال لها يا بنية ان خير بلت تو بتها من رب العالمين
ويقول الو اعلى من رزق رسول الله و اربع اقوال لبيس لي ان تردها على يدي ولا ادري بثوبه فقالت فاطمة
استغفر الله ولا اعود ابدا قالت فاطمة عليها السلام فخرج ابي في ناحية و زوجي في ناحية فما لبث ان اتى ابي
و معه سبعة دراهم سود هجرية فقال يا فاطمة اين ابن عمك قلت له خرج فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا جاء ابن عمك فادفع

اشتريتها قال بثمانية دراهم قال للاعرابي وكل سبعون وما ثمانية دراهم قال عليه السلام خذ المائة واعطه السبعين واقبل
المائة للاعرابي الذي باعنا الناقة والسبعين لنا نبتاع بها شيئا فاخذ الحسن عليه السلام الدراهم وسلم الناقة وقال
علي عليه السلام فخشيت الطلب للاعرابي الذي ابتعت منه الناقة والاعرابي منه فلقيت رسول الله صلى الله عليه جالسا في مكان
لم اره جالسا فيه قبل ذلك ولا بعد على قارعة الطريق فلما نظر النبي الي تبسم ضاحكا حتى بدت نواجذه فقال

محمد بن موسى بن متوكل رضي الله عنه قال حدثنا علي بن ابراهيم عن ابيه عن الصقر بن دلف قال سالت
ابا الحسن علي بن محمد بن علي بن موسى الرضا عليه السلام عن التوحيد وقلت له اني اقول بقول هشام بن الحكم فغضب عليه السلام
ثم قال ما لكم ولقول هشام انه ليس منا من زعم ان الله جسم ونحن منه برآء في الدنيا والآخرة يا ابن دلف ان
الجسم محدث والله محدثه ومجسمه حدثنا محمد بن الحسن بن احمد بن الوليد قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن

[illegible]

بلى لكن لست اطلق معنى فأوسك بنفسي وتستعين بك على بعض امري فقال نعم لك ضمنت لك اربع خصال نعيما لا زوال له وصحة لا سقم فيها وشبابا لا هرم فيه وحياة لا موت فيها فقال له الرجل القرشي واي مخلوق يقدر على هذه الخصال فقال الشيخ فانه مع من يقدر عليها ويملكها والاكم ثم مر رجل عالم فقال له القوم اخبرنا عن

[illegible]

قادرا حيا قديما سميعا بصيرا فقلت له يا ابن رسول الله ان قوما يقولون انه عز وجل لم يزل عالما بعلم وقادرا بقدرة وحيا بحياة وقديما بقدم وسميعا بسمع وبصيرا ببصر فقال عليه السلام من قال ذلك ودان به فقد اتخذ مع الله آلهة اخرى وليس من ولايتنا على شيء ثم قال عليه السلام لم يزل الله تعالى عالما قادرا سميعا بصيرا لذاته تعالى عما يقول المشركون والمشبهون علوا كبيرا حدثنا احمد بن الحسين القطان قال حدثنا الحسن بن علي السكوني

[illegible]

الذل ام التواضع قال فلم جعلكم الله تعالى اطول الناس اعمارا قالوا من قبل انا نتعاطى الحق ونحكم بالعدل قال
فما بالكم لا تصيبكم للآفات قالوا انا لا نتوكل على غير الله تعالى قال فحدثوني ايها القوم بهذا وجدتم اباءكم يفعلون
قالوا وجدنا اباءنا يرحمون مساكينهم ويواسون فقراءهم ويعفون عمن ظلمهم ويحسنون الى من اساء اليهم

[illegible]

[illegible]

[illegible] يتراحمون قال فما بالكم لا تتنازعون ولا تختلفون قالوا من قبل الفت قلوبنا وصلح ذات بيننا
قال فما بالكم كلمتكم واحدة وطريقتكم مستقيمة قالوا من قبل انا لا نتكاذب ولا نتخادع ولا يغتاب بعضنا بعضا قال
فاخبروني لم ليس فيكم فقير ولا مسكين قالوا من قبل انا نقسم بالسوية قال فما بالكم ليس فيكم فظ ولا غليظ قالوا من قبل

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

ذكر علامات قيام القائم عليه السلام ومدة أيام ظهوره وشرح سيرته وطريقة أحكامه وطرف مما يظهر في دولته

قد جاءت الآثار بذكر علامات لزمان قيام القائم المهدي عليه السلام وحوادث تكون أمام قيامه وآيات ودلالات فمنها خروج السفياني وقتل الحسني واختلاف بني العباس في الملك الدنياوي وكسوف الشمس في النصف من شهر رمضان وخسوف القمر في آخره على خلاف العادات وخسف بالبيداء وخسف بالمغرب وخسف بالمشرق وركود الشمس من عند الزوال إلى أوسط أوقات العصر وطلوعها من المغرب وقتل نفس زكية بظهر الكوفة في سبعين من الصالحين وذبح رجل هاشمي بين الركن والمقام وهدم حائط مسجد الكوفة وإقبال رايات سود من قبل خراسان وخروج اليماني وظهور المغربي بمصر وتملكه الشامات ونزول الترك الجزيرة ونزول الروم الرملة وطلوع نجم بالمشرق يضيء كما يضيء القمر ثم ينعطف حتى يكاد يلتقي طرفاه وحمرة تظهر في السماء وتنتشر في آفاقها ونار تظهر بالمشرق طولا وتبقى في الجو ثلاثة أيام أو سبعة أيام وخلع العرب أعنتها وتملكها البلاد وخروجها عن سلطان العجم وقتل أهل مصر أميرهم وخراب الشام واختلاف ثلاث رايات فيه ودخول رايات قيس والعرب إلى مصر ورايات كندة إلى خراسان وورود خيل من قبل المغرب حتى تربط بفناء الحيرة وإقبال رايات سود من المشرق نحوها وبثق في الفرات حتى يدخل الماء أزقة الكوفة وخروج ستين كذابا كلهم يدعي النبوة وخروج اثني عشر من آل أبي طالب كلهم يدعي الإمامة لنفسه وإحراق رجل عظيم القدر من شيعة بني العباس بين جلولاء وخانقين وعقد الجسر مما يلي الكرخ بمدينة السلام وارتفاع ريح سوداء بها في أول النهار وزلزلة حتى ينخسف كثير منها وخوف يشمل أهل العراق وبغداد وموت ذريع فيه ونقص من الأموال والأنفس والثمرات وجراد يظهر في أوانه وفي غير أوانه حتى يأتي على الزرع والغلات وقلة ريع لما يزرعه الناس واختلاف صنفين من العجم وسفك دماء كثيرة فيما بينهم وخروج العبيد عن طاعة ساداتهم وقتلهم مواليهم ومسخ لقوم من أهل البدع حتى يصيروا قردة وخنازير وغلبة العبيد على بلاد السادات ونداء من السماء حتى يسمعه أهل الأرض كل أهل لغة بلغتهم ووجه وصدر يظهران للناس في عين الشمس وأموات ينشرون من القبور حتى يرجعوا إلى الدنيا فيتعارفون فيها ويتزاورون ثم يختم ذلك بأربع وعشرين مطرة تتصل فتحيا بها الأرض بعد موتها وتعرف بركاتها وتزول بعد ذلك كل عاهة عن معتقدي الحق من شيعة المهدي عليه السلام فيعرفون عند ذلك ظهوره بمكة فيتوجهون نحوه لنصرته [illegible] روى [illegible] عن [illegible] قال قلت لأبي جعفر [illegible] قال نعم والنداء من المحتوم وطلوع الشمس من مغربها محتوم واختلاف بني العباس في الدولة محتوم وقتل النفس الزكية محتوم وخروج القائم عليه السلام محتوم قلت له كيف النداء فقال ينادي مناد من السماء أول النهار ألا إن الحق مع علي وشيعته ثم ينادي إبليس آخر النهار ألا إن الحق مع عثمان وشيعته فعند ذلك يرتاب المبطلون

وروى ثعلبة بن ميمون عن صالح بن ميثم قال سمعت أبا جعفر يقول ليس بين قيام القائم وقتل النفس الزكية أكثر من خمس عشرة ليلة

[illegible]

سوار کنم وفیه گفت للمؤمنین یغضوا من ابصارهم چشم خود از ... نهادم چون سوار ... وفیه سبحان
الذی سخر لنا هذا دانستم که سوار ... سوار شدم و با او میرفتم ... گفتم با سیده ...
ارجعی الی ربک راضیة مرضیة دانستم که ... گفتم برادر قبول کن گفت
انما المؤمنون اخوة رسیدیم ... فی اربعة ایام سواء للسائلین دانستم که

[illegible]

[illegible]

وكلم الله موسى تكليما يا يحيى خذ الكتاب بقوة

ومن اعرض عن ذكري فان له معيشة ضنكا ونحشره يوم القيامة اعمى

الحمد لله الذي اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شكور الذي احلنا دار المقامة من فضله

واصحاب اليمين ما اصحاب اليمين

[illegible]

[illegible]

من شيعته ومن فدائه ليلة الهجرة وجوه وابو بكر ومن جميع لله كل فضيلة في سبيله وفي بهي ولو يا سبر انه
الا الحلم فسعد به اولا العدل فحوطبه بنصفي بالرعية والعدل في القضية وهو اشجع من البرية حبيبا لله قريش ومن اهل اللوتين كرم
الله او حسن للشي خلق فانه نجيب ورع لبيب لو وضعوه في حسنه لهم كان اجل ما وصفت ويذكر عائشة جعد او ما شهد
ولقد لله عز وجل حمدا راضيا عنه وساخطا على اهل الكوفة فقال الحقيقة وكيف يكون ساخطا على اهل الكوفة وهو شيعه وبهم نصر

[illegible]

الحسين ما رايوم بدر الله لعنه الله على الظالمين قال الخضر فما القول في الله من بعدهم فقال الجمهور اشهد انهم ضلوا
واضلوا او كذب بعضهم وكفر بعضهم وفيهم من عقد الباري تعالى جسما تعالى الله عن ذلك ومنهم من قال الى الحجر
حلال وقد قال الله تعالى انما الخمر والميسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشيطان فاجتنبوه لعلكم تفلحون ومنهم من
احل اللواط ومنهم من لو ومسح على الخف فقال الحقيقة ومن بعد ذلك قال الجمهور عم ابو حنيفة والشافعي ومالك واحمد بن حنبل

قال
القصه وتلك لک اعز الله
ـل الله مه وللحبيب عو فقال المجنون قال المجنون
قلبک تنبغ علی الله من بعض ولسميع عليهم انبها
فی حقهم و بعضهم لبعض ولسميع صدق وانتم
بهم عن الضالين والمصلين انه حق وتصدق
به الدين و لعن المومنين لقد فاز من نصر و نصره
سورون والله انهم ومهم وعلی قلبک نفتح الله عليه
للبعض عن الله و قطا کما کانت حجر او ظلما و تنقص الظلمه
فی المه فقال القصه منيع لمن صفا لمن يکون فقال المجنون
وکيف لانعوض وانه ليحليف او والحج
للعدل الحليم ان

يحك للارض من يحيط الرعيه ونعيم الحدود ولا لطف وللطف واجب على الله تعالى فقال الفقيه وليس من غير قسم فقال المجنون
يستتر الحكم استتر للانبياء من قبل من شدة الخوف فقال الفقيه فاذا الحق في ذمته فقال المجنون بل شیء من يمنعه من الظهور فقال

الفقيه ومن منعه فقال المجنون منعه
اولاد الانبياء سلکوا واشا لک فقال
الفقيه فجعل لله فقال المجنون بل
فتح الله وقوما يقلبون في نور الله
ويجعلون الحرج وانت منهم
فقال الفقيه ليقاطعه طلبک شيعا
فقال المجنون ومن عنهم فان الشيعه
مختلفون فقال الفقيه لامياتا
فقال المجنون لا من عمر فقال
الفقيه وقد المسائل وجلت
وانت ام شبث فقال المجنون
لانا ولا شیء فقال الفقيه فكيف يكون

[illegible]

[illegible]

ليس هذا القضاء الله وقدره فقال الفقيه اخرجوا عني فانه شيطان رجيم فخرج المجنون وقرا وقرا ولهم فقال والله
لاضيع لحوائج للارض ورجع وقد كشف عن ذكر وقال فقيه اخرج في هذا الذكر الحم جواب عصبه لم اعظم فضلوا انصارهم
لئلا يظهر والا سوء فرق مودة على الجمع فقالوا فتحك الله بل فتح الله قوما نهم اسم الدعي فعل الشر ففعلوه وقالوا
اراد الله لنا والا ربهم بالمعروف فركوه وقالوا استغفر الله منه وطمع منهم وتركهم حائرين عن الجواب وكل واحد
منهم قد اختلط عليه امره وشك في عقيدته وارتابه في دينه وضاق عليهم الارض بما رحبت مم قوله وجعلوا ابتلاه وموالهم بعضهم لبعض فلعن الله رب العالمين

از جمله مصنفات حجة الاسلام محمد بن محمد الغزالی الطوسی
رساله ایست مختصر که در الفواید در بیان مجملی از
عقاید که [illegible]
ولی نعمت [illegible]
[illegible]
ومن الله التوفیق [illegible]

اعلم ایها اللبیب الصالح العزیز ان اقل ما یجب
اعتقاده على المكلف هو ما ترجمه قول لا اله الا الله
ثم اذا صدق الرسول فینبغی ان یصدق فی صفات الله
والیوم الآخر وتعیین الامام المعصوم فکذلک کل
یشتمل علیه القرآن من غیر مزید وبرهان [illegible]
فالایمان بالجنة والنار والحشر [illegible] والله [illegible]

[illegible]

قال الشیخ [illegible] القرآن کلام الله مخلوق ویعتقد ان الله مستوٍ [illegible] والسؤال عنه [illegible]
بدعة والکیفیة [illegible] مجهول [illegible]
ذلک وغلب علی قلبه الشک والاشکال [illegible]
قویا عند المتکلمین [illegible] کافر ولا حاجة للتحقیق الدلیل فان الدلیل [illegible] والله اعلم بالصواب

[illegible]

هذه وصايا الشيخ المحقق المدقق العلامة
جمال الدين حسن بن يوسف بن علي بن المطهر
الحلي لاجل ابنه الشيخ فخر الدين بن محمد
بن المطهر الحلي نور الله ضريحهم ذكرها في
اواخر كتاب القواعد ولكونها من
نفايس الوصايا وشرايف الهدايا كتبتها
في هذه المجموعة تيمنا وتبركا من انفاسه
القدسية فاسئل الله تعالى ان يوفقني
العمل بها بمحمد واهل بيته الطاهرين
وهي هذه

اعلم يا بني اعانك الله على طاعته ووفقك
لفعل الخير والملازمة وارشدك الى ما يحب ويرضاه
وبلغك ما تامله من الخير وتتمناه واسعدك في الدارين

وحباك بكل ما تقر به العين ومد لك في العمر السعيد والعيش الرغيد وختم اعمالك بالصالحات ورزقك اسباب السعادات وافاض عليك من عظائم البركات ووقاك الله كل محذور ودفع عنك الشرور اني قد لخصت لك في هذا الكتاب لب فتاوى الاحكام وبينت لك فيه قواعد شرائع الاسلام بالفاظ مختصرة وعبارات محررة واوضحت لك فيه نهج الرشاد وطريق السداد وذلك بعد ان بلغت من العمر الخمسين ودخلت في عشر الستين وقد حكم سيد البرايا بانها مبدا اعتراك المنايا فان حكم الله تعالى علي فيها بامره وقضى فيها بقدره وانفذ ما حكم به على العباد الحاضر منهم والباد فاني اوصيك كما افترض الله تعالى علي من الوصية وامرني به حين ادراك المنية بملازمة تقوى الله تعالى

فانها السنة القائمة والفريضة اللازمة والجنة الواقية والعدة الباقية وانفع ما اعده الانسان ليوم تشخص فيه الابصار
وتعدم عنه الانصار وعليك باتباع اوامر الله تعالى وفعل ما يرضيه واجتناب ما يكرهه والانزجار
عن نواهيه واقطع زمانك في تحصيل الكمالات النفسانية وصرف اوقاتك في اقتناء الفضائل العلمية والارتقاء
عن حضيض النقصان الى ذروة الكمال والارتقاء الى اوج العرفان عن مهبط الجهال وبذل المعروف ومساعدة الاخوان

ومقابلة المسيء بالاحسان والمحسن بالامتنان واياك
ومصاحبة الارذال ومعاشرة الجهال فانها تفيد
خلقا ذميما وملكة ردية بل عليك بملازمة العلماء ومجالسة الفضلاء
فانها تفيد استعدادا تاما لتحصيل الكمالات وتثمر لك
ملكة راسخة لاستنباط المجهولات وليكن يومك خيرا من امسك
وعليك بالصبر والتوكل والرضا وحاسب نفسك في
كل يوم وليلة واكثر من الاستغفار لربك واتق
دعاء المظلوم خصوصا اليتامى والعجائز فان الله تعالى
لا يسامح بكسر كسير وعليك بصلوة الليل فان رسول الله صلى الله عليه وآله
حث عليها وندب اليها وقال من ختم له بقيام
الليل ثم مات فله الجنة وعليك بصلة الرحم فانها

تزيد في العمر وعليك بحسن الخلق فان رسول الله صلى الله عليه وآله قال انكم لن تسعوا الناس باموالكم فسعوهم باخلاقكم وعليك بصلة الذرية العلوية فان الله تعالى قد اكد الوصية فيهم وجعل مودتهم اجر الرسالة والارشاد فقال تعالى قل لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة في القربى وقال رسول الله صلى الله عليه وآله اني شافع يوم القيمة لاربعة اصناف ولو جاؤا بذنوب اهل الدنيا رجل نصر ذريتي ورجل بذل ماله لذريتي عند المضيق ورجل احب ذريتي باللسان والقلب ورجل سعى في حوائج ذريتي اذا طردوا او شردوا وقال الصادق عليه السلام اذا كان يوم القيمة نادى مناد ايها الخلائق انصتوا فان محمدا يكلمكم فينصت الخلائق فيقوم النبي صلى الله عليه وآله

فيقول يا معشر الخلائق من كان له عندي يد او منة او معروف فليقم حتى اكافيه فيقولون بآبائنا وامهاتنا
واي يد واي منة واي معروف لنا بل اليد والمنة والمعروف لله ولرسوله على جميع الخلائق فيقول بلى من
آوى احدا من اهل بيتي او برهم او كساهم من عري او اشبع جائعهم فليقم حتى اكافيه فيقوم اناس قد
فعلوا ذلك فياتي النداء من عند الله يا محمد يا حبيبي قد جعلت مكافاتهم اليك فاسكنهم من الجنة حيث شئت فيسكنهم

[illegible]

في الوسائل حيث لا يجيئون عنده [illegible]
وعليك بتعظيم الفقهاء وتكرمة العلماء فان رسول الله صلعم
قال من اكرم فقيها مسلما لقى الله يوم القيمة وهو راض عنه
ومن اهان فقيها مسلما لقى الله تعالى يوم القيمة وهو عليه غضبان
وجعل النظر الى وجه العالم عبادة وعليك بكثرة
الاجتهاد في الزيادة في العلم والتفقه في الدين فان
امير المؤمنين عم قال لولده وتفقه في الدين فان الفقهاء
ورثة الانبياء وان طالب العلم يستغفر له من في
السموات ومن في الارض حتى الطير في جو السماء والحوت
في البحر وان الملائكة لتضع اجنحتها لطالب العلم رضا
به [illegible] وكمال العلم [illegible]

[illegible]

وزر [illegible] قدر الامكان واوّل [illegible] القرآن وكل كتاب صنفته وحكم الله سبحانه وتعالى [illegible]
قبل [illegible] فاحكم [illegible] ما تجده من الخلل والنقصان والخطاء والنسيان [illegible] وصيتي اليك والله خليفتي عليك
والسلام عليك ورحمة الله وبركاته

[illegible]

[illegible]

در زیر بستان اگر کند غلغل ۵ نحر کرده کمر بعزم بلبل ۵ [illegible]

بضبط [illegible] ۵ [illegible] ساخت ۵ رباب [illegible]

[illegible]

[illegible]

زعدلش گوی عدل اگر ای چیست ۵ [illegible] کمیت ۵ [illegible]

میان عمال و عدل [illegible] ۵ [illegible] ۵ [illegible] ۵ [illegible]

خال محبوب ۵ کمندش [illegible] مجذوب ۵ [illegible] شود

[illegible]

[illegible]

سازش بهر راحت رهی که چه در افتاد دل خطش به روز چشم دیدن ز رسازش حلقه در گوش شنیدن

بنو باح او گوش خورشید بار ساز او پیوند سید حلد جمی خامه پرداز ابتدا عطا

در روان قرار آب عود صنوبر خط لکه ایست حروف کس هر یک خود نگاریست

[illegible]

[illegible]

حلاوت چاشنی گر نباشد نشتری نوشی لذتش چاشنی شیرین کند حرف حنظل گر شیرین
بعد در کوی طفیل اگر [illegible] اگر کو [illegible] نواز لفظ کل [illegible]
[illegible] در وصد [illegible] حرف [illegible] پیش [illegible] آلت [illegible]

[illegible]

سبز لوزنست مجمع را لوزینه میگویند و فارسیان اگر لوزینه نهال فضل و کمال سر
وانند بجاست و باین معنی گرشته پر عیب لذیذ عیب بجلوه گاه ظهور لوزینه
لوزینه حرف آتش [illegible] رولت قیاس من کالذین [illegible] کبر فضای [illegible] تکلفت

[illegible]

[illegible]

ولیکن لبان معجون بیان شنید که کاشته [illegible] فرح نویسی تماشا خارج خود آلت تحریر اکا شتند عرض
که هم ساخت [illegible] همه [illegible] انزاج شرح کرده [illegible] ادب [illegible]
گر عیب [illegible] او رخ [illegible] همه سبقت کنند [illegible] ولیکن خود تحریر

[illegible]

يف من حيث الصحيح فيقوم وهو ما قبل لنفسه راى عليه عليها ولو حاجا بغيره ومنى ما يريد من عبادتي الذى خلا العجب
ذلك فيصير العجب لا القدرة على الايفاء من ذلك فاهلاكه التعجب باعلاه ورضا على نفسه حتى نظر انه قد فاق
المغايرين وجاز عبادة حد التقصير فما عند منى عند ذلك وهو يظن انه يتقرب الى فلا يجعل العاملون على اعمالهم التى يعملونها

[illegible]

فركن ... ولقيناك ... ذلك ثم تمر زمانه قال ذلك عملا الذى كان ... بعد ما بسو ... وادوا ... فنفوه ...
... اولادهم من الارض كلها ... ذلك قال فالقينا ... فلما ... سوال ... امرائه فى ...
عن ... فقالت كان ... ما ... فوق ... كل ... لم يخلط فيه ... الشعر ... فحذف ... ذلك ...

[illegible]

علی ما فیه و اختلف قوم فی بل هذه
للتقالیم السبعه فی انها للربع وجنوبیها
او فی الشمال جون الجنوب فمن ذهب
لا الی فی الجنوب سبع اقالیم کما فی الشمال
قالوا انه الصول علی تعدم البرهان و دلب
للاکثرون الی ان للتقالیم السبعه فی الشمال
دون الجنوب لکثرة العمارة فی الشمال و
قلتها فی الجنوب و لذلک قسموا فی الشمال الجنوب
قال ابو ریحان طول قطر الارض بالفراسخ
الفان و مائه و ستون فرسخا و نیف
فرسخ و دوره بالفراسخ سته الاف و ثلاثة
فرسخ و علی هذا الکون قسمة طولها الخانح
سکنه اربعه الف الف و سبعمائه و
اربعا و اربعین الفا و تسعمائه و اربعین
فرسخا و ثلث فرسخ و اختلفوا ایضا فی
کیفیه عدد الارضین قال الله تعالی خلق
سبع سموات و من الارض مثلهن فحمل جرا

تمهید علی علیه السلام و هو لا آر و نحوه من المستعون
لعفو و زهی نوعت سالع الحکمه فیهم عن علمه
قال عالی الزین المقدس فی تفسیر کلامه فی عرق تعبیر فقد
عرف ربه الروح لطیفه لاهوتیه فی جثه ناسوتیه دال
من عشره اوجه علی وحدانیه ربانیه الاول لما حرکت
الهیکل و دبرته علمنا انه لا بد للعالم من محرک و مدبر
الثانی دلت وحدتها علی وحدته الثالث دل تحریکها للجسد علی
قدرته الرابع دل اطلاعها علی ما فی الجسد علی علمه الخامس دل
استوائها علی اعضائه استوائها فی خلقه السادس دل تقدمها
علیه و بقائها بعده علی ازلیه و ابدیه السابع دل عدم العلم
بکیفیتها علی عدم الاحاطه به الثامن دل عدم العلم بمحلها

الکل بالقیم رحمه فقال الملک بل انظر انت فی
الرعیه و ازل عنهم البلیه فقالت البدل عن جمیع
للدله و للانسان لا اطمع و اغول النحال او الی
الا عجز و اتوا للمعنی بالزاد و کمعنی اطمع و ما ازید
من عدل عن الطریق السویه و کونهم لعطیه لعطیه
الحطیه فقد فسد النیه و نقص البنیه و اولئک
من شر البریه و اعلم کذا لا تصل للا منازل
القوات من لعطیه عقبات الاول فطم الجوارح

فلا نفس فلا استعارة فتعجل الحاضر و
من تجاوز اقدار الحالین و لم استوعبوا عن
حقیقه الحال طرایهم لمن معشوق و کان فی
وقت الفرس حاضرا فی المجلس و فی
وقت ضرب الحمیه الاخیر غائبا عنه و لما
سالوا العاشق عن ذلک قال انا ما اقد
ان لما احس بالم من ذلک الضرب للاجل
حمل للاخیر

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ثم اجرى من الجدول سيه فالوادي لا يحمل البحر و
النهر لا يحمل الوادي ولهذا قال عز من قائل انزل
من السماء ماء فسالت اودية بقدرها فجوهر العلم عند الله
فاعطى الرسل منها اودية ثم اعطى الرسل من اوديتهم
انهار الى العلماء ثم اعطى العلماء الى العامة جداول صغار
على قدر طاقتهم ثم اجرى للعامة سواقي الى انيابهم بقدر طاقتهم
ويهريه ما اخذ دهم ما وردها فالبحر للعلماء سر وللخلفاء سر و
للانبياء سر وللملائكة سر ولله تعالى من بعد ذلك كله
سر فلو طلع الجهال على سر العلماء لاقتلوهم ولو طلع
العلماء على سر الخلفاء لنابذوهم ولو طلع الخلفاء على سر
الانبياء لاتهموهم ولو طلع الملائكة على سر الله لطاحوا حائرين

[illegible]

قيل لبهلول انعد المجانين قال هذا يطول ولكن اعد العقلاء قيل للحكيم من انعم الناس عيشا قال من كفي
امر دنياه ولم يهتم لآخرته بعث ملك الى عابد ان لك لا تخدمني وانت عبدي فاجابه لو اعتبرت لعلمت
انك عبد عبدي لانك تتبع الهوى فانت عبد له وانا املكه فهو عبدي قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اراد الله
بعبد خيرا فقهه في الدين وزهده في الدنيا وبصره بعيوب نفسه قال ابليس ثلاث من كن فيه ادركت منه حاجتي من استكثر علمه ونسي ذنبه

[illegible]

في التصوف ومنها ان عملك افادته ومنها انك كنت مشغولا بالتعبد ولكن شيء ولا اعول على غيرها فرأيت النبي صلى الله عليه

والغم والناس يسلمون عليه ويحييهم فقمت فقال يا علي هل ما الامر استك يا رسول الله فقال به ولكن حزن الناس تجديد النعيم

الذي يسمع من ابراهيم قال الصوفي وهو احمد بن قرواه الناس عن النبي صلى الله عليه [وسلم] قيل ذكر النعيم والله وغير ما انكار و

اول ما يسأل عنه العبد يوم القيامة شهادة ان لا اله الا الله والنبوة وموالاة امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام

[illegible]

من كان الذي ... [illegible]

... فقال ... [illegible]

الرسول ... [illegible] ... فقال

... فقال ابوبكر ... [illegible] ... عبد الله

... [illegible]

فقال ابوبكر ... [illegible] ... فقال ابوبكر

... [illegible] ... عباس فقال ... [illegible]

[illegible]

۱۸۹ ورق

[illegible]

[illegible]

[illegible]